جهت طلبید

داده واکثر انواع را از وحشتگاه خود رای
بمعمورهٔ انقیاد کشانیدم از فواید ایجاد شان
بر نوع بنی ماشد بشری منت نهاده چنانچه در
مقام امتنان فرموده والخیل والبغال والحمیر
لترکبوها وزینة یعنی آفریدیم اسـ[...]ن واشتر از
والاغ را از برای انکه سوار شوند [...]ینت بوده
باشد وشک نیست که این آیهٔ کریمه [...]ت میکند
که در روزنامه علم الهی ازلی که [...] مجار کشتی
نیت چنین مقرر شده که منافع وجود چن[...]
بانسان راجع کردد چون فائدهٔ سواری و[...]
ظاهره عمده است از این جهت مصرع شد[...]
تفسیر ثعلبی از سرور کاینات [...]
اصناف الصلوة روایت شد[...]

حق سبحانه وتعالی ارادهٔ آفرینش اسب نمود
باد جنوب را خطاب فرمود که میخواهم از تو خلقتی
بیافرینم که او را موجب لذت دوستان خود
وذلت دشمنان خود وزینت بندگان فرمان
بردار کردانم پس باد استدعای آفرینش او نمود
حقتعالی قبضهٔ از آن باد کرفته واز آن قبضه
بی آفرید وخطاب باسب کرده فرمود تورا
آفریدم وخیر وبرکت در موی وکاکل
بستم تا روز قیامت وغنیمتها را مجموع بر پشت
تو آفریدم وتوانکری را با تو پیوستم هرجا بوده
باشی ومهربانی کردم با تو در دل خداوند تو را
چنان کردانیدم ترا که بی بال پرواز کنی پس
جهت طلبیدن انتفاع با مستلزم افنای آن

مطاع است یا با بقای آن میسر است و هیچ
شبهه نیست که جمیع اقسام انتفاعات از اسب
متصور میشود از این جهت که در قسم اول
وسیلهٔ جهاد که عمدهٔ عبادات است میگردد
و همچنین زیارت مشاهد مشرفه و برادران
مؤمن باسانی پذیرد و در سایر اقسام عموم
التذاذات حاصل میشود چون خوردن گوشت
و پوشیدن پوست و ملاحظه صورت و کمال
سرعت و انتقال و تسلط بر دشمنان در معارک
و خلاصی از مخاوف و مهالک و موادو خرید و
فروخت ساختن و کره نتاج گرفتن و اکثر وجوه
منافع خیرات اطلاق لفظ خیل بر اسب در لغت
عرب شایع است و معروف شده و در قرآن

مجید

با بقای آن میسر بود

مجید در قصهٔ فوت نماز از حضرت سلیمان
و علی نبینا السلام باین لفظ مذکور است
که نعم العبد انه اواب یعنی بنده خوبی بود سلیمان
بدرستی که او رجوع کننده بود بسوی پروردگار
خود اذ عرض علیه بالعشی از این جهت که معروض
شد بر پروردگار خود را در وقت نماز گزاران عصر
بود در دین او والصافنات الجیاد اسبان خوب
که در ایستادن دو دست و یک پا بر زمین قرار
میدادند و از پای دیگر گوشه سم بر زمین
میگذاشتند و در حدیث آمده که حضرت سلیمان
ملاحظه اسبان میشد تا وقت نماز گذشت
و آفتاب غروب کرد فقال انی احببت حب الخیر
عن ذکر ربی حتی توارت بالحجاب پس گفت

که برگزیدم دوستی خیل را از ذکر پروردگار
تا آفتاب در حجاب مغرب مخفی شد و مراد از دوستی
خیل محبت اسبان است که بسبب اشتغال آنها
از نماز غافل شد بعد از آن استدعا از ملائکه
نمود گفت ردوها علی باز گردانیدند آفتاب را پس
فطفق مسحا بالسوق والاعناق پس شروع کرد
در مسح کردن بساقها و گردنها هم آنحضرت و هم
یاران او که باین تقریب نماز شان فوت شده
بود و این مسح کردن بجای وضو ساختن بود
در دین آنحضرت و لفظ سوق و اعناق بصیغه
جمع وارد شده باعتبار آن جماعت است اینست
تفسیر این آیه چنانکه از ائمه معصومین ع وارد
شده و ممکن است که مراد از لفظ کل که در حدیث

مذکور است

مذکور است جهاد با دشمنان دین باشد که بعد از
ایمان بر جمیع عبادات مقدم است و چون در جهاد
هیچ چیز مانند اسب باعث توانائی و ایمنی از
دشمن نمیگردد پس همانا کل خیرات لا منحصر است
در آن و از این جهت در قسمت غنایم پیاده را
یک سهم و سواره را دو سهم و سه سهم
میدهند بنا بر اختلاف مذاهب فقها در این
مسئله و اگر شخصی دو اسب داشته باشد
بجهة هر یک حصه جدا میدهند و احتمال
دیگر در این مقام آنست که چون اسب موصوفست
بمیمنت چنانکه از روایت دیگر مستفاد میشود
و معنی میمنت که در همراه مستلزم نوعی
از منفعت باشد پس معلوم مجموع خیرات

لازم ان خواهد بود والله يعلم ودر كتاب
مذكور از انحضرت منقولست كه تسعة اعشار
الرزق مع صاحب الدابة يعنى اگر روزى عالم
اگر بده حصر كنند نه سهم از ان مخصوص صاحبان
چهارپايان است ونيز از ان حضرت روايت
كرده كه خطاب بيكى از اصحاب فرمود كه اشتر
دابة فان منفعتها لك ورزقها على الله يعنى
خريدارى كن چهارپايى بدرستى كه نفع ان
از تو خواهد بود وروزى ان بر خدا ست تعالى
بود وباز انحضرت نقل كرده كه من سعادة
المؤمن دابة يركبها فى حوائجه ويقضى عليها
حقوق اخوانه يعنى از جمله سعادتهاى مؤمن
است كه چهارپايى داشته باشد كه سوار
شود

شود او را در كارهاى خود وبراو ديگر حقوق
برادران ايمانى خود را او مر ادا لست كرد در بيمارى
وامدن از سفر وساير مواضع مقرر بديدن
ايشان رود ودر كتاب كافى وتهذيب
ومن لا يحضره الفقيه از ان حضرت روايت
شده كه من اشترى دابة كان له ظهرها
وعلى الله رزقها يعنى هر كس خريدارى كند
چهارپايى پشت ان براى او خواهد بود وروزى
ان بر خدا است ودر كتاب كافى وتهذيب
وكتاب من لا يحضره الفقيه از ان حضرت
مذكور است كه خطاب بتبعك فرموده
كه اتخذوا الدابة فانها زين وتقضى عليها
الحوائج ورزقها على الله جل ذكره يعنى بگيريد

یا پیدا کنند چهارپائی بد رستی کران
زینتی است کارها بسبب ان ساخته میشود
و روزی ان بر خداست و بزرگ باد نام ان
و در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام رضا ع
مرویست که من ربط فرسا عتیقا محیت عنه
فی کل یوم ثلاث سیئات وکتبت له احدی
عشر حسنة و من ارتبط هجینا محیت عنه
فی کل یوم سیئتان وکتبت له سبع حسنات
و من ارتبط برذونا یرید به جمالا و قضاء حوائج
و دفع عدو محیت عنه فی کل یوم سیئة
واحدة وکتبت له ست حسنات یعنی هر کس
بر بندد اسب نجیبی که پدر و مادرش عربی
باشد محو کرده میشود هر روز از نامه اعمال

ان

سه بدی و نوشته میشود بجهة او یازده
خوبی و هر کس بر بندد اسبی هم چنین یعنی
الجنه پدرش عربی و مادرش پابی باشد محو
میشود از او هر روز دو بدی و نوشته میشود
از برای او هفت خوبی و هر که بر بندد یابوئی بجهة
زینت یا قضای حاجت یا دفع دشمن محو میشود
از او هر روز یک بدی و نوشته میشود شش
خوبی و این حدیث تتمه دارد که مشتملست بر
بیان بعضی از علامات خوب که در اسب میباشد
یا بعضی از احادیث دیگر که مذکور میشود ان شاء الله

مناسب است در جای خود

باب دوم در شناختن سال اسب از
دندانها باید انکه اسب نجیب را از روز پنجم تولد
تا تمام شروع در بر آمدن دندان میشود و شش

زیر و شش بالا بر می اید و چهار از ان جمله
که در میان واقعست دو از بالا و دو از پائین
و در لغت عرب انهارا ثنایا گویند و چهار دیگر را
واسطات گویند و چهار دیگر را که بر اطراف افتد
رباعیات و در سال اول مجموع دندانها
کوچک نرم و سفید می باشند برنگ صدف
و در سال دویم مایل بزردی شوند و در اوسط
سال سیوم در افتادن ثنایا شود تا اخر همین
سال بجای انها دندانهای بزرگ بر اید و در سال
چهارم همین عنوان واسطات افتاده عوض
بر اید و در سال دیگر رباعیات چنانچه در اخر
سال پنجم تمام دندانهای دوازده گانه افتاده
عوض انها دندانهای بزرگ مایل بزردی بر امده

باشند

باشند و تا این مرتبه بسبب کثرت و تواتر
تجربه بدلالت علامات معلوم شده است
اما مراتب بعد از این از بعضی کتب این فن
چنین مفهوم میشود که چون شش سال شود
سرهای دندانها سیاه شوند و در سال
هفتم سیاه ثنایا برنگ عسلی مبدل گردد
و در هشت سالگی واسطات بدان رنگ
شوند و در نه سالگی رباعیات چون ده
سال شود رنگ انگبین از ثنایا متغیر گردد
و کم رنگ شوند و در سال دوازدهم رباعیات
و در سال سیزدهم چنین باشند و چون چهارده
سال شوند دندان بالا ازو رباعیات سفید
شوند و در سال پانزدهم مجموع رباعیات سفید

شود و در سال شانزدهم و هفدهم وسطانی
وثنایا را دندان ترتیب کردیده و در سال
هجدهم تمام دندانها سفید باشد و در
سال نوزدهم ثنایا بر دندانها کستری نماید
و در سال دیگر مجموع دندانها کستری شوند
و از بیست سالگی تا بیست پنج سالگی تیرگی
دندانها زیاده شوند باین ترتیب که اول
از ثنایا و آخر برباعیات رسد و هر سال
دیگر کجی و سستی در دندانها پدید آید بهمان
ترتیب و هر سال دیگر جنبش و حرکت کنند
بار بهمان ترتیب و در سی و دو سالگی مجموع
دندانها بیفتند و از علف خوردن باز مانند
و نادر می باشد که اسب باین سن برسد و درباره

ابز

این علامات اختلاف بسیاری در نسخها
بنظر رسیده اکثر در اعتماد نزدیک تر بود
نوشته شده و ظاهرا در این معنی اسبها مختلف
می شوند و در اکثر این مراتب حکم بجزم نمی
توان کرد اسب را دندانی چند غیر این دندانها
می باشد چهار ان جمله که از رباعیات اسنان
تر است قوارح و تیمه را اضراس گویند و چون
احوال انها مضبوط نیست از این جهت مذکور
نیست و غایت قوة و کمال اسب در سال دوازده
است و چون از این مرتبه گذشت شروع در تنزل
میکند و چنین مشهور است که اگر اسب را
خصی کنند و در هر سال بهمان نشانها می باشند
و دندانها بیش چندان متغیر نمی شود **باب**

سیم جهرم بودار ان حقایق گوناگون
چنین تصور کرده اند که الوان را دو طرف می باشد
یکی سیاهی محض که از ان تیره تر نمی باشد و دیگر
سفیدی بحت که هیچ شایبه از رنگی دیگر نمی باشد
و میان این دو طرف رنگها بسیط و مرکب
غیر محصور متصور است که بعضی از انها در
بعضی لغات مسمی باسمی معین شده مانند بنفش
و سبز و بعضی را چون نامی معلوم نیست هنگام
تعبیر بهر چه که شبیه باشد نسبت می دهند
چون عسلی و جوزی و بزعم محرر این حروف
اصل رنگها در اصل پنج است سیاه و سرخ
و زرد و کبود و خاکستری و سفید و باقی
رنگها باین باز می گردد بالا از اینها مرکب می شوند
چنانچه

چنانکه از ملاحظه ان تفصیل معلوم میشود اما سیاه
که عربان را ادهم میگویند اسب در کمال تیرگی
می باشد و همچنین اسب برنگ فیل و گاو
میش باشد خوب میدانند مگر بعضی را سرخی
در چشم داشته باشد که در این صورت دیو آسا
و لکن زشت و سرکش خواهد بود و اسب در
حوالی سوراخ بینی سرخی داشته باشد و سبز
زردی زند که عربان آنرا احوی گویند نیز
خوب میدانند و از رنگهای سرخ اسب مایل
بسیاهی و یال و دم ان سیاه باشد که انرا
کمیت گویند و از همه رنگها بهتر است و در
گرما و سرما و گزیدن پشه و مگس و زنبور
و کیک و گرسنگی و تشنگی و مرض و سختی

از همه صبورتر می باشد و از چند قسم است
بعضی بسیاهی مایل و بعضی بسرخی مایل
و بعضی صاف و بعضی تیره و ضابطه در جمیع
اقسام انست که هرگاه یال و دم ان سیاه باشد
کمیت گویند و اگر سرخ رنگین با مایل بسفیدی
باشد اشقر و بهترین رنگهای اشقر انست
که بگل ارمنی شبیه باشد و اسبان اشقر
تند و تیز میباشند اما الکمیت ان است میباشد
وصبر بر گرسنگی و تشنگی ندارد و ابجر
از کمیت و اشقر کم رنگ تر باشد مثل سرخ
گلی که گلاب ازان گیرند هیچ شایبه از رنگی دیگر
نداشته باشد خوبست و از رنگهای دو
که سمند گویند ابجر بر زردی تخم مرغ مانند

ولی

و گلها نقد رد و هم باشد از اصل بدن کم رنگ
تر داشته باشد و انکه بر رنگ صندلی و زرد
وسم و یال و دم سیاه باشد و بر پشت او از دم
تا یال خطی سیاه کشیده باشد بسیار خوبست
و اسبی که سبز و سیاه و خنگ و کبود تر
گویند و رنگ ان فی الحقیقه مرکب از سیاهی
و سفیدی است یعنی بعضی از تارهای موئی
ان سیاه و بعضی سفید است خوب میباشد
خصوص بعضی را که گلهای مایل بسرخی نقد ر
درهم داشته باشد و کبود خاکستری که
هر تار موئی او خاکستری گون است بد است
و این قسم است که از جمله اصول جنس الوان شمرده
شده و از اسبان سفید که اشهب گویند

بعضی کردهن و پیشانی و دست و پای و چشمها
و سم و بال و دم ان سیاه باشد نسبتا
خوب میباشد و اگر دست و پا و سم ان
سفید میباشد ضعیف و سست میباشد
و از رنگها ابجر ابرش میباشد یعنی نکتهای
کوچک و مخالف رنگ اصل بدن داشته باشد
چند ای خوب و هم چنین مدبر یعنی ابجر
بجای نقطه‌های کوچک و نقطهای بزرگ
باشد ملمع یعنی ابجر بجای ان نقطها کلهای
بزرگ باشد مثل پلنگ بد است و همچنین
ابلق مشهور است که اسب بجنس عربی ملمع
و ابلق نمیباشد ابجست خلاصه الوان و چون
بجهة هر یک از رنگها مذکور اقسام اثبات

کرده اند

کرده اند و هر قسمی را نام قرار داده اند و چون
در خوبی و بدی فرقی چندان نکرده اند
و از این جهة مذکور نشد و مؤلف کتاب
اقوال کاملین چنین نقل کرده که سلیمان ابن
عبد العزیز بعد از انکه با مروان حمار جنگ
بود و جدال بینهما رو نمود و اکثر لشکر او کشته
شدند فرار بر قرار نمودند لشکر مروان
از جا او می رفتند و در اثنای گریختن غلام
خود را فرمود به بین از لشکر مروان کسی
جدا شده و بما نزدیک شده یا نه غلام گفت
مردی بر اسب سفید سوار و از لشکر پیش افتاده
و بما نزدیک شده شیبایک متوجه افتاب شد
و غلام را گفت رو بافتاب بران که اسب سفید تاب

مقابله اسب ندارد و بعد از ساعتی باز غلام
موجود ملاحظه کن بعد از ملاحظه گفت شخص
بر اسب سیاه سوار است و از همه لشکر بما
نزدیکتر است موجود میان گل و زمین سست
وان که اسب سیاه در گل توانائی ندارد
و بعد از زمانی از غلام پرسید گفت سوار
بر اسب اشقر می رسد گفت میان سنگستان
و زمین صلب بران که سم اسب اشقر سست
می باشد بعد از لحظه باز پرسید غلام گفت
بر کمیت سواری می رسید و سخت بهیبت
می اید اتفاقا ان غلام بر کمیت سوار بود و
چون شنید دانست که از کمیت گریختن میسر نیست
و هیچ گونه عاجز نمیشود اسب خود را بغلام

داد

داد و اسب او را گرفته سوار شد و بسوی
دشمن باز گشته آمد وا بقتل رسانید
و باز شروع در گریز کرد تا هنگامی که از بیم
دشمن نجات یافت **باب چهارم** در ذکر
غره و تحجیل و سایر علامات که از اختلاف
الوان یافت شود و هر اسبی که یکرنگ بی
نشان باشد او را بهیم و مصمت گویند
و سفیدی که بر سر بینی یا لب بالا باشد آنرا
رثمه و اسب را ارثم گویند و سفیدی
پیشانی اگر بقدر درهم یا کوچکتر باشد
آنرا قرحه و اسب را اقرح گویند و اگر بزرگ
تر باشد آنرا غره و اسب را اغر خوانند و اگر
تا بینی رسیده باشد آنرا غره سائله گویند

علامات درهم

وسفیدی که چهار دست و پای یا دو پای یا یک دست
یا دو پا و یا یک پا باشد از محجل گویند و اسب را
محجل خوانند و چون ذکر بعضی از احادیث
وارد شده مناسب چنانست که اولا شرح ان
احادیث پرداخته شود و بعد از ان اقوال
علمای سلف مذکور گردد در کتاب من یحضره
الفقیه از سید و سرور کاینات چنین منقول است
که الخیل معقود بنواصیها الخیر الی یوم القیمة
والمنفق فی سبیل الله کالباسط یده فی
بصدقة لا یقبضها فاذا اعددت شیئا منها
فاعدة الاقرح او ارثم محجل الثلث طلق الیمین
کمیتا ثم اغر تسلم و تغنم یعنی خیر و برکت
در کاکلها اسبان بسته است تا روز قیامت

و هر که نفقه دهد اسبان را در راه خدا مانند
کسی که دست بصدقه دادن گشاده باشد
و هرگاه دست از ان نه بندد پس هرگاه خواهی
که اسبی را از برای خود مهیا سازی اماده
کن انچه اقرح او ارثم محجل ثلاث مطلق الیمین باشد
یعنی اسبی که پیشانی و دو پای و سر بینی و دست
چپ ان سفید و دست راستش همان رنگ
اصل بدن و رنگ اصل بدن کمیت باشد
بعد از بیان علامات میفرماید ثم اغر
یعنی بعد از این مرتبه اسبی است که غره
داشته باشد باز میفرماید تسلم و تغنم
یعنی اگر باین اوصاف و علامات اسبی داشته
باشی سالم خواهی بود و غنیمت خواهی برد

و در کتاب مذکور از صدر نشین مسند
ارتضا یعنی حضرت امام رضا علیه التحیة
والثنا روایت شده که فرمود اهدی
امیر المومنین ع الی رسول الله اربعة
افراس من الیمن فاتاه فقال یا رسول الله
اهدیت لک اربعة افراس قال صفها
فقال هی الوان مختلفة قال فیها وضح
قال نعم فیها اشقر به قال فامسکه علی قال
و فیها کمیتان اوضحان فقال اعطهما ابنیک
قال والرابع ادهم بهیم قال بعه واستخلف
به نفقة لعیالک انما یمن الخیل فی ذوات
اوضاح یعنی هدیه آورد امیر المؤمنین ع
بسوی حضرت رسالت ص چهار اسب

از

از شهر یمن پس بخدمت حضرت آمد و گفت
ای فرستاده هدیه آورده‌ام برای تو چهار
حضرت فرمودند ذکر کن اوصاف آنها را
گفت رنگهای مختلف دارند پرسید آیا
دران میانست اوضح یعنی اسب سفیدی در
دست و پا یا پیشانی داشته باشد امیر المومنین
جواب داد یکی از آنها اشقر اوضح است آن
حضرت فرمود آنها را بجهة من نگاه دار
حضرت عرض کرد دو کمیت اوضح نیز هست فرمود
آنها را بفرزندان خود امام حسن و امام حسین ببخش
عرض کرد چهارم ادهم بهیم است یعنی سیاه
یکرنگ فرمود آنرا بفروش و پس انداز بسبب
فروختن آن نفقه جهة عیال خود بدو سیح

که میمنت و مبارکی اسب منحصر است در آنها
که اوضح باشد و این حدیث نیز در کافی
مذکور است باندک تفاوتی و تتمه نیز از حضرت
امام رضا روایت کرده که بعد از نقل این
حدیث وضود که هنا البهایم من الدواب
کلها الا الحمار والبغل وکرهت شیات
الاوضاح فی الحمار والبغل الا لون وکره
القرح فی البغل الا ان یکون به علة مما
ولا اشتهیها علی حال یعنی مکروه و ناخوش
است نزد ما الخ باشد یک رنگ از چهارپایان
مگر الاغ و استر و من ناخوش میدانم سفیدی
در الاغ و استر مگر یکرنگ و هم چنین ناخوش
میدانم نشانه سفید بر ادر پیشانی استر
مکر

مگر تا سر بینی رسیده باشد و هر چند بر یعنی
خواه تا سر بینی رسیده و خواه نرسیده باشد
و خواهان او بنیسم و نیز در کتاب من لا
یحضره الفقیه از آن امام معصوم مرویست
که من ارتبط فرسا اشقر اغر واقرح فان کان
اغر سائل الغرة به وضح فی قوائمه فهو اوجب
الی ولم یدخل بیته ما دام ذلک الفرس فیه
وما دام فی ملک صاحبه یعنی هر کس ببندد
اسب اشقر صاحب قرحه با غره پس اگر غره سایل
داشته باشد تمام عیش و شادی است و غمی
نبیند از و نمکر خوشحالی بر می اورد خدا ابتغای
حاجت او را اینست انچه از احادیث مستفاد
شد و از کتاب ابن فرحنین معلوم میشود

که قرضه و غره و تحجیل میمون و مبارک است
خصوص در اسب سیاه و هم چنین اگر دید پای
و دست چپ و دست راست برنگ بدن
که از اطلق الیمین گویند از هر رنگ بوده باشد
بسیار مبارکست و اگر یک دست یا هر دو دست
سفید باشد و پاها سفید نبود او را
اعصم میخوانند و بد میدانند اما در صورتی
که دو دست او سفید است اگر پیشانی سفید
باشد چندان بدیمنی باشد و اعصم یمنی گویند
و اگر یک پای سفید باشد رجل گویند و بد
دانند خصوص اگر پای راست باشد اما اگر
بان حالت پیشانی سفید باشد خوب میدانند
و در اشعار عربی مدح ان هست و اگر یک دست
و پای

پای بر خلاف یکدیگر سفید باشد یعنی یکی
از راست و یکی از چپ بد میدانند و انرا
اشکال و اسب را مشکول میدانند و در تفسیر
شکال بعضی یکی از چهار دست و پای مطلق
و باقی محجل و بعضی یکی از آن جمله محجل و باقی
مطلق گفته اند اما اول مذکور شد اصح است
و بعضی گفته اند اگر مشکول سفیدی در پیشانی
داشته باشد مکروه نیست و اسبی که در
سفیدی پیشانی موی چند سیاه داشته
باشد کلا نوا غره میخوانند و یا قوص شهبا
گویند و هم چنین اگر بعوض غره خطی از چشم
تا چشم کشیده باشد یا در سفیدی
غره خطی سیاه باشد کمر و اصبر پیرهن

نداشته باشد این هر سه قسم را بد میدانند
و اسب چشم کبود خصوصا اگر یک چشمش
کبود باشد اصف گویند که بد است
و همچنین اسبی که زبان او خطی سیاه چند
باشد یا در اندرون دهان یا بر خصیه
یا در سفیدی چشم نقطهای سیاه
باشد یا در سیاهی چشم نقطهای سفید
باشد یا در خصیه موهای سیاه داشته
باشد همچنین اگر بعضی از تارهای موی
دمش سفید و باقی برنگ دیگر باشد
بد میدانند و بعضی گفته اند اعصم
اگر دمش سفید باشد بد است و الا
چندان مکروه نیست و اسبی که تن سبز
یکتر

یکتر یا کمتر یا بیشتر خطی سفید باشد
مبارکست **باب پنجم** در ذکر انچه تعلق
بذکر هیئات اعضا دارد گوش اسب میباید
راست و تند چون گوش اهو باشد و بقدر
بلند و از یکدیگر و تنگ سوراخ باشد
و اندرونش پرموی نباشد و سرش بطرف
راست یا چپ مایل و بجنبش سست بمرتبهٔ
که مایل بافتادن شود نباشد و بلندی
استخوان که میان دو گوش که محل رستن
موی کاکل است از هر دو یکسان دور
باید و بیکدیگر نزدیک نباشد و موی کاکل
بلند و پیشانی بی گوشت چون پیشانی
شیر و گاو پهن و در فرو رفتگی در استخوان

بالای چشم است تنگ و بی مایه و برآمدگی
بالای چشم زیاده بلند نباشد و چشم
هرچند سیاه و صاف باشد مانند
چشم آهو بهتر است در وقت نگاه کردن
باید نظر را بلند و چشم را گشاده دارد
و تند نگاه کند و اگر بعد از تعب و
ماندگی بسیار چشم را تنگ و نظر را
افتاده داشته باشد یا یک چشم
نگاه کند و روی را بجانب آن چشم
مایل دارد چندانی عیب نیست و پلک
چشم رقیق و تنگ باید و اگر غلیظ باشد
بمرتبه که هنگام چشم بستن دشوار
بیکدیگر رسد عیبی عظیمست و باید
که هر

که نور نظرش ضعیف نباشد و شب کور
نباشد و استخوان بینی راست و بی گوشت
باید بموجب برآمدگی و فرورفتگی نداشته
باشد و سوراخهای بینی هرچند گشاده
و نزدیک یکدیگر باشند بهتر است و لبها
باریک و بلند و دهان فراخ و موضع
برآمدن دندانها اخرس یعنی آخراس فوجی
و پهن باشد و لب میان بینی هرچند
دورتر و صفحه آن کشیده باشد بهتر است
و مجموع سر و روی بی گوشت و نازک
پوست و بلند و افراخته و فرق میان دو
استخوان زیر گلو فراخ باید چنانکه دو
انگشت سراسر گذرد و از گردن جائی که پیوسته

بهتر است که عرب آنرا فالق گویند بلند
باید که اگر آنجا بلند باشد تمام گردن بلند
باشد خواهد بود و گردن هر چه بلند
تر باشد بهتر است و موی یال نیز بلند
باید و گوشت یال کم بود و طرف گرده
مباشد آنجا که موهای ضعیف یال بر آمده
باشد و هر چند قوی تر است بهتر است و
دلیل قوت کردن خواهد بود و گردن بقدر
پهن باید نه زیاده و اسبی که گردنش کوتاه
و کره باشد معیوب میدانند و مجموع گردن
از پیش فراخته تر و بلند تر و میانش
از طرفین بر آمده تر باید و اگر اصل گردن
با میانش افتاده باشد مذموم است و بر ملک

کرد آخر

کرد و آخر یال است بلند و از نشانه دو و
نشانه پهن و پشت کوتاه و پر گوشت و
افتاده باشد و سخت چنانکه اگر دست رسند
پشت راند و دو کفل با پشت پیوسته
و دو ماده یال کوتاه و در اسب نیز بلند تر
باید و ران و کفل پهن و پر گوشت چنانکه
دانها از یکدیگر دور باشد و دو طرف
کفل یکسان بمرتبه که هیچ یک از دیگری
کم بر آمده باشد و استخوان دم راست
و کوتاه و موی او بلند باید و مکروه است
کردم را بیک طرف مایل دارد و علت این
عادت میباشد و همچنین مکروه است
کردم از کفل بر آمدگی باشد و این در اصل

خلقت میباشند و ذیر کردن آنجا که سینه
بند کنند و بهتر اصل سینه نیز پهن و کشاده
و پر باید و دو گوشت پاره که طرف سینه
بر می آید هر چند بیرون آمده تر باشد
بهتر است و برآمدگی هر دو یکسان بود و
استخوانها پهلو قوی و یکدیگر پیوسته
و شکم کشاده و کشیده باید و دو خصیه
مثل یکدیگر باشند و بسیار بزرگ و آویخته
نباشد و اگر یکی بزرگتری از دیگر یا در اصل
یک خصیه داشته باشد معیوب بود و ذکر
بلند نیز ناخوش است و مکروه هست
و استخوان بازو که میان شانه و ساعد است
کوتاه و استخوان ساعد که پائین تر از بازو است

و ذراع

و ذراع نیز گویند قوی و بلند و بی گوشت
چون ذراع سگ تازی باید که باریکی میان
استخوان است کوتاه کوتاه و بی گوشت
و باریکی میانش بلند و همچنین استخوان
بالای ساق بلند باید و چنین گویند وسط
ساق پا را اگر از پیش ملاحظه کنند باریک
باشد و اگر از پهلو بنشیند پهن نماید و اگر
از عقب ملاحظه کنند متوسط باید و زانوها
در بزرگی و کوچکی یکسان و موی آخر ساق
سیاه و نرم و خردگان دست و پای که آنرا
عربان رسغ و ترکان مجا و لوق گویند قوی
و کوتاه باید و سست نباشد چنانکه سم
گاهی بطرف راست و گاهی بجانب چپ مایل شود

این عیب در پایش از دست میباشد و هم
چنین می باید که در است بر سم نباشد بلکه بقدر
جمیع کرده داشته باشد و این راستی در پا
چندان عیب نیست و سم پهن و سیاه و سمان
نهی باید و سر سم بر طرف راست یا چپ مایل
نباشد و اگر پیش سم بلند و عقب تنک باشد
مذموم است و از انوشیروان منقولست که گفته
بهتر اسبان انست که سه عضوش دراز و سه
عضوش کوتاه و سه عضوش عریض و سه غلیظ
و سه وسیع و سه حنک و سه سیاه باشد اما
سه عضو دراز گوش و گردن و دستها است
و سه عضو کوتاه استخوان دم و خرد کان است
و پشت است و سه عضو پهن پیشانی و سینه و گردن

ودو

و سه عضو غلیظ موی و کاکل و عقب دست
و پای و رانهاست و سه عضو وسیع سوراخ
بینی و زیر گردن و شکم است و سه عضو صافی
موی و بال و پوست کفل و اصل سم است
و سه عضو سیاه چشم و لب و سم است باب
ششم در تمام انجه متعلق است باندام
و ذکر علامات نجابت تندی هر گونه اسبی
قابلیت تربیت دارد و مکر انجه مهر چشم
و بینی بد اشته باشد و این دو صورت
اگر چه نازکی و کم پاست و خوشی نمانیست بلکه اگر
عکس این باشد بنظر خوش تر اید اما از عمده
علامات تندی و دوندکی شمرده اند
و دیگر از علامات نجابت است که بلندی دوی

که در رفتار یک شانه را بلند میکرد و دیگری را
میگذاشت و مجموع دست و پای راست و هم
چنین دست و پای چپ را بسرعت حرکت
میداد و دست را مطریقی بر میداشت که
بموضع گذشتن پیش نزدیک میشد و اینها
علامت جلدی و تندی است پس بر سبیل تندی
چون دانستی که هوا اهل مرد کفت سوراخ
بینی اش تنک بود در نفس زدن عاجز امد
باب هفتم در دوایر و سایر علامات
هر محلی که در موی جمع رسد باعتبار شباهت
انرا دایره گویند و دایره در چهار موضع باتفاق
شوم مذموم است اول در میان سینه دویم
سر دوش یا حوالی ان سیم دو طرف ران

از چپ

از چپ و راست انجا که اسب کاهی دم خود را
می زند یعنی تهیگاه چهارم میان پیشانی
و چنین گفته اند اگر در میان پیشانی
یک دایره باشد بسیار بد است و دیگر دو دایره
که در اسب میباشد بعضی مکروه میدانند
و طایفه از متاخرین گفته اند بر دو استخوان
که از طرف چپ و راست زیر گوش بر امده
اگر دایره باشد بد است و بر بالای پیشانی
زیر موی کاکل اگر دو دایره باشد بسیار
خوب است و اگر یک دایره یا اصلا دره
انموضع دایره نباشد بد است و چنانست
که اسب اگر یک چشم یا بی چشم باشد و اگر در عرض
گردن دایره باشد چنین گفته اند که اگر بدوش

از میان هر دو سوراخ بینی تا میان هر دو
چشم مساوی باشد و استخوان بازو از ان
بلندتر باشد و اهل هند اهتمام تمام
دران دارند و ایشان عمده در خوبی میدانند
دیگر از علامات انکه بلندی کردن یعنی از
محل رستن موی کاکل تا سر دوش که اخر
یال است مساوی باشد با مجموع پشت و کفل
که اول ان سر دوش و اخرش محل فرو رفتکی
دم است در وسعت سوراخ بینی نیز مبالغه
بسیار نموده اند که در رفتن و دویدن زود هکذ
نفس زدن عاجز نشود و کاه باشد که
اسب تمام خلقت خوش صورت را بدین علت
شکافند و بد هیئات کنند و در وقت دویدن

باید

باید که دست را بلند کند چنانکه بموضع کند نزدیک
تنگ نزدیک شود اما بنوعی که سر سم از مقدار
بلند نشود بلکه او بختر باشد و چنین منقول است
که عبد الرحمن ابن ام الحکم وقتی که حاکم کوفه
بود هزار اسب را در معرض در اورد و دوانیدند
و ابن قیصر اسدی را که باسب شناسی معروف است
طلبیده سوال کرد که از این هزار اسب کدام
سبقت میکیرد اشاره بمادیانی اشقر کرد
کفت این اسب از همه پیشی میکیرد اما همان
لحظه خواهد مرد و بعد از انکه اسبان را دوانیدند
همان مادیان از همه بکذشت و همان لحظه مرد
از قیصر پرسیدند که بچه سبب حکم کردی
که این مادیان از همه تندتر است کفت دیدم

نزدیک است مکروه هست و اکر بسینه باشد
نزدیک است خوش است و زیر کردن بر اطراف
سینه اکر در دایره باشد مبارکست و بر
پهلو انجا که پای سوار است دایره مکروه هست
خصوص جانب راست و بر دو طرف بیرون
باشد اندرون اکر دایره باشد بعضی مکروه
داشته اند و اسب در وقتیکه بسته است
اکر سر را بجانب چپ حرکت دهد اکثر
اوقات بد میدانند و اسبی که بر دو جانب
کردن با سینه چون دو بادام فرو رفتکی
داشته باشد مبارکست و از اهل هند منقول است
که دایره زیر موی کاکل را خوب میدانند
و اسبی که بر دو ری و سینه اصلا دایره نداشته

باشد

و همچنین دایره در ... زیر کوش ... میدانند

باشد بد میدانند و اکر در زیر چشم دایره
زیر زانوی دست و پای از طرف اندرون
یا بر لب زیرین داشته باشد مکروه میدانند
و دندان بلندتر باشد یا انکه دو دندان پیش
از سایر دندانها بلندتر باشد و همچنین اسبی
که بیهوده دست بر زمین زند بد میدانند
و بعضی علامات دیکر کمان دارند و خوب
میدانند و دعوی میکنند که اکر کسی اسبی
متصف بان علامات داشته باشد هرکز پیر
نمیشود و پیر نمیکردد و نمیمیرد و از این مقوله
سخنان که هیچ عاقل در تکذیب ان تامل ندارد
و حکایت غریب در این مقام منقول که طایفه
از اهل هند موسم امدند کشتی در عدن

شخصی اسبی در معرض فروخت در اورد
مردم هند کران اسب را دیدند و رغبت
بسیار در خریدن نمودن و بسیاری بر قیمتش
افزودند و بسعی تمام خریدند شخصی از ایشان
سؤال نمود که این اسب چه خوبی دارد گفتند هرگاه
بادشاه اسبی باین علامات داشته باشد صد سال
بحکومت مملکت اقبال کند و هرگز پیر و غمناک و بیمار
نمیشود و بعد از ان بجانب هند روان شدند
و پیش از رسیدن بر بادشاه خود کسی نزد
او فرستادند و از انجانب نیز احکام نوشتها
که مشتمل سفارش و تاکید خدمتکاری ان
اسب میرسد تا هنگامی که بدر خانه بادشاه
رسیدند او را اخبار کردند از غایت خرمی

و خوشنودی

و خوشنودی با حضار مجلس باستقبال
شتافت و چون بدر خانه رسید با مجموع
رفقا ان اسب را سجده کرد پس متوجه
ملاحظه نکات اعضایش شد و
وقتی که بر عقب امد کفل و امید بر اسب
لکدی بر سر ان بادشاه زد و همان
لحظه کردنش شکسته جان بسر سپرده التیام
فقره بدن است گسیخته شد و از خرمی بر
کرامی مبدل شد و این معنی تنبیه است
بر انکه بمحض گمان و توهم این قسم اعتقاد
نباید داشت و بدلیل عقلی یا حجتی شرعی
فریفته سخن خود رایان نباید شد و جز خدای
عالم را سجده نباید کرد باب هشتم

در بیان اسبها و خواص هر یک بدانکه بهتر
اسبی است که پدر و مادرش عربی اصیل باشند
و اسبان طوایف عرب چندان با یکدیگر
تفاوت ندارند و از همه بهتر اسب عربی
است که در حوالی کهستان و زمین سنگ نشیمن
داشته باشد از این جهت که دست و پای کره
از اغاز تولد بسنگلاخ و زمینهای سخت
عادت میکند و مشق ریاضت میکند و
این قسم را که عربی خالص باشد عتیق
گویند و دوندگان از همه اسبان بیشتر
است و در اقسام جنگ و بازی که محتاج
بحرکتها مختلف باشد وطاعت و فرمان
برداری بیشتر از سایر مراکب مینماید

و شکل

و شکل و جمالش در نظر از همه خوشتر جلوه
گر است و در طلب هر گونه خواهش و گریز
از هر قسم مکروه و متامل مراکب بگردش
نرسند اما چون نازک اندام میباشند
و اکثر در صحراهای هموار و زمینهای نرم نشو
و نما یافته بر زحمتها و سختیها چندان صبر کرده
و در دویدن چون زود از جا میرود
و زود عاجز میشود بخلاف اسبان ترکی که
بعربی برذون گویند چون در اصل خلقت
کوتاه خانه و کوه جثه و درشت استخوان
میباشند در تمامی و تندی و تیح و حمله
و حرکت باسم تازی نمی رسد اما تاب ریاضت
وصبر بر زحمت بیشتر دارد و چون مولد

وچون مولد و منشا موطن ایشان اکثر
کوهستان و زمینهای صلب است از اغاز
تولد دست و پای ایشان بر سختی خو کرفته
واستخوان ایشان کمال صلابت دارد و بعضی
همین معنی را باعث ان میدانند که ابلق
در ترکی بسیار و در عربی کمتر است از انجهت
که فحل و مادیان در وقت ازدواج اکر
کوه و دشت و بیشه و اب و سبزه و این
قسم امور رنکارنک در نظر دارند نطفه
نیز بالوان مختلف صورت میپذیرد و اکر
همین ریک هامون یا صحرای هموار یکسان
در نظر است نطفه جز یک صورت نمی
بندد و کفته اند که اکر کسی رغبت تحصیل
ابلق

ابلق یا ملمع مجمل داشته باشد باید که
در وقت ازدواج جامه یا چیزی رنکا
رنک هیبانی که اسپ را بان الفتی باشد
بطریقی که خواهد در نظر اسب بدارد
که این معنی وسیله اختلاف الوان
کره میشود و اسپان ترکی اکثر رهوار
و بر سبیل مضرت بعضی دونده میشود
چنانکه نقل کرده اند که یابوی در روز
وشب دویست و نود فرسنک تاخت کرده
اما بخشش کند و کاهل میباشد و عرب
مطمح مرکب کند خصوص یابو را نیز کودن
میکویند و ادم کم شعور را باعتبار تشبیه
بیابو کردن میکویند قسم سیم انا

ان است که پدرش عربی و مادرش
کودن باشد و انرا هم جنیبی و قسم دیکر
که عکس این باشد یعنی پدر کودن و مادر
عربی و مصرف کویند و این دو قسم در بعضی
صفات بپدر شبیه و در بعضی بمادر بلند
و در حدیث ثواب داشتن هم جنیبی و کودن
امده چنانکه در باب اول این رساله مذکور
شد که کفت سالنی ابو الحسن ای شیئ
ترکب قلت حمارا فقال بکم ابتعت قلت
بثلثة عشر دینارا فقال ان هذا هو السرف
فان تشتری حمارا بثلثة عشر دینارا و تدع
برذونا قلت یا سیدی ان مؤنة البرذون
اکثر من مؤنة الحمار فقال الذی یمون
الحمار

الحمار هو یمون البرذون اما تعلم انه
من ارتبط دابة متوقعا به امرنا و یغیظ
عدونا وهو منسوب الینا ادر الله
رزقه وشرح صدره وبلغه امله وکان عونا
علی حوائجه یعنی پرسید از من موسی کاظم
که بر چه سوار میشوی کفتم بر الاغ
فرمود بچند خریده ای کفتم بسیزده
دینار یک مثقال طلای شرعی سکه دار
فرمود این اسراف است که الاغ را بسیزده
دینار بخری و یابو نکیری کفتم ای
سید و سرور من خرج یابو بیشتر است
از خرج الاغ پس فرمود انکه مؤنة خرج
الاغ را میدهد خرج یابو را نیز میدهد

مکر بد اسپ که هر کس جهار پای برنبدد
که از ان نفع و توقع اعانت در معامله
ما یعنی جهاد در رکاب امام زمان
داشته باشد و چشم کین سازد بسبب
ان دشمنان ما را و انکس منسوب و از
شیعیان باشد هر اینه حق تعالی پای صبر
روزی او کشاده میکرداند و نیز
و دل او را وصبر ساند با وانچه میخواهد
و مدد بستان جهار پا جهت بر امدن
حاجات او و چنین ظاهر میشود که این
طیفور قدرت بر خریداری اسب نداشته
باشد واکر انحضرت او را بخریدن اسب
علیق یا بو مامور نمی ساخت و بتحصیل علیق

امر

امر میفرمود **باب بهشتم** فوق در میان
مادیان و فحل در بعضی اوصاف ذکر
مجملی از صفات وخیمه اخر قبل از این مذکور
شد از شکل و اندام و علامات مشترک
میان هر دو قسم است مکر بلندی و کوتاهی
کفل چنانکه ایماء بان نیز واقع شده و هم
چنین کوتاهی کردن در مادیان اعتقاد
عیب نیست که در اسب نر و مادیان نیکو
و بهتر است چه اکر فراخ باشد بادیش سست
خواهد بود و دیکر بسیار خفتن در مادیان
عیب و اسب نر اکر بسیار خوابد و در جرات
نالد کند پسندیده است و هم چنین در علف
خوردن فحل باید اهسته اهسته علف خورد

وساعت بساعت سر بر داشتن زمانی
توقف نماید بخلاف مادیان که باید علف
بزودی تمام بخورد و توقف نکند و ترجیح
یکی از این دو قسم بر دیکری از هر طرف
سخنان کفته اند و در طریق عامه از حضرت
رسالت پناه ترغیب شده از این جهت
که هم ملتفت سواری حاصل میشود
و هم کره می اورد و یکی از شجاعان عرب
را نقل کرده اند که در جنک هر که بر اسب
سوار نمی شد سبب ان پرسیدند کفت
فحل بخیب در اثنای حرکت بول را محبوس
میدارد و کاه باشد که باین علت ... که
بخلاف مادیان که هر کاه که ضرور شود اب

می اندازد

می اندازد بدین سبب اسبی نمی برد
و در بعضی مطلق فحل را بهتر میدانند از این
جهت که توانا تر و صبور تر می باشد لیکن
بتحقیق پیوسته و از قدما منقولست ان است
که در غارتها و شبخون و سایر مواضع
که پنهانی مطلب باشد مادیان چون شیهه
کمتر می کشند بهتر است و در [illegible] جنک صف
با قلعه کیری فحل مناسب است چه قوی
تر و جهنده تر و تند تر می باشد و در متفرقها
و رخنها اسب خنثی از این جهت که صبر
بر تحمل محنت و زحمت بیشتر دارد و لیکن
اقسام اسب خصوص فحل کاهی اخلاق
ناخوش می دارند که بعضی از انها بمعالجه

وتدبیر زایل میشود و بعضی قابل علاج
نیست و چون در شناختن معرفت این عیوب
ضروریست مجملی در این باب مذکور شد
از آن جمله کری و کوری و کنکی باین طریق
معلوم میشود که آوازها و اشکال را
متاثر نشود و اگر مادیان آید شیهه
نکشد و [illegible] عیوب نیز آن که چپ
باشد یعنی [illegible] داخل شدن اینها یا آمدن
برجاهای بلند دست چپ پیش گذارد و
این عیوب اکثر در اصل خلقت باشد
اما بخر اکثر حادث میشود اول چیزی است
که از همه بدتر است و از حیوان باشد
که در موضعی بایستد و هرچند تازیانه
زنند

زنند حرکت نکند دیگر توسناکی که از کثرت
چیزها برمد دیگر دندان گرفتن و لگد زدن
وگاه باشد که سباع شود دیگر کشتی چنانکه
دهنه لجام را بدندان گیرد هیچگونه باز نه
ایستد و هر کجا که خواهد ناخوشی کند و سوار را
مشرف بر افتادن کند و دیگر آنکه در وقت رفتن
یا در بدن بجانب راست یا چپ میل کند و
گاه باشد که بهر دو طرف رود بهیچ دست
نرود و دیگر شموسی و آن منع کردن است
از سواری وگاه این معنی نسبت بایک شخص
خاص باشد بسبب عداوتی و بعضی اسباب
خصوصی دیگر را مانع میشوند و دیگر
منع زین بالجام کردن و مضایقه در نعل

بستن اما اکثر اسبان بد نعل قوی و سخت
سر می باشد و تاب ریاضت میدارند و دیگر
عنادکی که می گویند در سستی دست و پا
یا از کاهلی وگاه علت از امراض سینه باشد یا
دیگر خفتن در آب باریک روان بسیار
افشاندن دم بی اطراف وگاه باشد که در
آلودگی و [illegible] کثافتها این حرکت
بیشتر واقع شود و هرچند از عیوب مذ
کور خواهد شد و بعضی احوالی را از
جمله عیوب شمرند اگرچه بدنما است
اما اسب احول را مبارک میدانند میگویند
دلدل احول بوده مرحله ثانی باب اول
در آداب تربیت و شرح سابقه و دیگر
وذکر

وذکر سایر مراکب و آن نیز بر سه باب
مشتمل است باب اول در متعلقات
ازدواج و تربیت کره تا هنگام سواری
فحل و مادیان هر دو نجیب و خوش رنگ
باید و اگر پنجاه ساله باشند بهتر است
و مادیان را پیش از آنکه بسال چهارم رسد
بهتر است فحل [illegible] افکند ازین جهت که
مغز استخوان در سال سیم قوی میگردد
پس اگر در آن سال آبستن باشد هم مادیان
ناقص میماند و هم کره ضعیف و بی قوه
خواهد بود و باید که اول مادیان را
بیکی یکی بنمایند تا هنگامی که رغبت
از هر دو جانب ظاهر شود و بعد از افکندن

فحل یکهفته صبر باید کرد بعد از هفته
اکر رغبت باشد باز بجهانند وهمچنین
تا سه نوبت پس اکر یکی از این مراتب باز
کشته باشد بعد از چهل روز مستحکم
میشود علامتش آن است که رغبت نکند
و فحل را مانع میشود علامت دیکر
آنکه سر پستانها سیاه میکردد و چنین
کفته اند که اکر اول جانب راست از
پستانش شروع در ورم و سیاهی کند
کره نر خواهد بود والا ماده و از
ایشان منقولست که در وقت اجتماع
اکر باد جنوب بوزد کره ماده صورت
می بندد و نیز از ایشان منقولست اکر بهر
جهت

جهت فحل فکندن چهار ماه کانون الآخر
و شباط و آذار و نیسان است که پنجاه یک
روز بعد از نوروز جلالی بانجام میرسد
و فارسیان را اعتقاد آنست که بهترین
از بیست و دوم آذر ماه تا بیست ستم که
مجموع سه ماه و یک روز آخرش دو
روز قبل از نوروز است و ظاهر این
معنی نسبت بسردی و کرمی بلاد و متفاوت
باشد و ضابط آن است که ملاحظه حال
کره نمایند که در وقت اعتدال هوا و اول
دمیدن علف متولد شود و مدت حمل
باتفاق کمتر از ده ماه نمیباشد و در اکثر
اختلاف کرده بعضی یازده ماه و یازده

روز و طایفه دوازده ماه تجویز کرده اند
و کره هر چند بیشتر در شکم بماند قوی تر خواهد
بود باید که در آن مدت مادیان وزاند
و سواری بسیار نکنند و بهیچ وجه زحمت
نفرمایند و بعد از تولد بهتر آنست که یکسال
شیر مادر بخورد و اکر بسبب آبستنی یا مانع
دیکر میسر نشود بشیر حیوانی دیکر پرورش
دهند و بعضی خرما نیز میدهند پس اکر
خواهند زودی فربه و قابل سواری شود
و رنک بدن و مویش صاف کردد و شیر
کاو و اکر غرض سبکی و روندکی باشد
شیر کوسفند و اکر قوت و سختی استخوان
مطلب باشد شیر شتر دهند و بعضی
درهمان

در همان چند روز اول بعلف عادت
و بعد از آنکه استخوان نقد سخت شده
باشد جو میدهند از این جهت که از
سایر حبوب سبکتر و بجهت سینه بهتر است
و بعضی ذرت میدهند از این جهت که
قوت بیشتر دارد و استخوانها بزودی
قوی میکرداند بدین سبب هر قدر جو
تواند خورد اکر ذرت دهند نصف آن
باید داد و بعضی بر تربیتها کره زان است
کردن میانهای سخت و سنکلاخ که اتفاق
دشوار نباشد از عقب مادر بدوانند
که سم و استخوانش بسختی و صلابت باشد
برآید و اکر متوسط الخلقه باشد یعنی

بسیار قوی وضعیف نباشد یکسال و نیم
سواری نباید کرد و بعد از هجده ماه
شروع در سواری کنند چرا که قبل از آن
سوار شوند پشت دست و دست پاست
و مزاج ضعیف میگردد و اگر از آن دیرتر
تاخیر کنند سرسخت و حرون و دست
و پا سنگین میشود و بعضی گفته اند دوازده ماه
در چهارده ماهگی سوار باید شد و
اگر زیاده یا ضعیف یا قوی باشد تاخیر
یا تقدیم سواری جایز است باب دویم
در آداب سواری اول که زین بر پشت کره
گذارند هر چند تندی و بدخویی کند
نپسندیده است از این جهت که علامت
سختی

سختی و توانایی است و اگر در او توقف بدخوی
نباشد سست و کاهل خواهد بود و اگر زیاده
سرکشی کند چدار بوده است و پا و کمند بر
گردن افکنده اگر در زمین هموار میسر
نشود میان آبی عمیق بوده بچدار و کمند
مقید سازند و در روز اول بی آنکه کسی
سوار شود قدری راه بگردانند و هر روز
مقداری افزایند آنگاه شخصی کوچک سبک
صاحب وقوف سوار شود چه در اوایل
اگر سوار سنگین بود و نشیند دست و پا
و پشتش سست شود و چندان ترقی نکند
و باید که آهسته راند آنقدر که دشوار
نباشد و روز بروز مسافت زیاده کند

و بعضی روزها استراحت فرماید و سوار
نشود و این امور نظر بضعیف و قوت مختلف
میشود و عنان را در دست باید گرفت
که بهیچ وجه مایل نباشد و زیاده سست
نباید داشت و سخت نباید کشید و با
ید که میل و اعتماد سوار و رکاب بودن
بیشتر باشد و خود را بر پشت اسب سبک
دارد و بعقب میل نکند مکرر در مسافتها
مکوتن و آنجا که کره رم کند باهستگی
نزدیک آنرا باید برد و گاه باشد که زد و شتم
نباید کرد و از مواضع بلند و جاهی وسیع
مانند جداول و غیران بجهانند و در
اثنای رفتار باز نگذارند که باعث جریدن
میشود

میشود و هر باب مدارا و حکمت باید کرد
تا هنگامی که رفتار آید که قسمیست میان
میکان معروف غایب شود و علامتش
آن است که پاها را بجای دست رساند
یا گذارند بتمامت و چون دراین رفتار چابک
شود گاهی باید دوانید و در دویدن
تعلیمها باید داد که آن ذات و جبلت گردد
و باید که اشاره بایستد و بعد از آنکه
در ذاتیر تند شد و دویدن را بکمال
رسانیده باشد و بغل آن را از سر باید
کردن آن معتبر است از دویدن تعجیل
کمال و تندی زیاده و پیش کرد که باید
آموخت و میان رفتار و دویدن است

واین قسم در مسافتهای دور که قطع آن
بزودی مطلب باشد ضرور میشود از این
جهت که دوانیدن در اندک مسافت
باعث هلاک اسب میگردد و برفتار هموار
راندن مسافت وسعت و وفا میکند و
قسمی دیگر که از اعرابان هملجه و ترکان
یورقه گویند روش استر و یابو است
و در اسب عربی نادر میباشد مگر بزحمت
بسیار بیاموزند و هرگاه در هر مرتبه
از رفتار ماند که حفظ آن میسر نماید و
هیچ یکی از آن یکی آمیخته نسازد و هر یکی
تعلیمها کرد رجوع ضرور میشود باید
کرد تا رفتارها و جستنها و ایستادنها هر یک در
جای

خود و آلت تعلیم چهار چیز است عنان
از این جهت که بد هنر پیوسته است و رکاب
و چون تعلیمی اندک اشاره باید کرد که
بقدر خبردار شود و قطره تازیانه کردا نشد
و اگر دیگر غلط کند باشاره عنان
آگاه کردانند و در مجمل این دو اشاره
زیاده تر باید کرد که نوشتن بر کتاب
تعلیمی طول نا بیفزاید و بعنان هموار شود
و در کودک رواز آن صبر خبر و تند تر
و دور نیز و تاختن چندان باحتیاج
نیست و اکثر اوقات از مهمین تنها
حاصل میشود اما در قسم ثانی گاه باشد
که محتاج بتازیانه شود در باز داشتن

مدار بر عنان است که اسب بیاد باشد و اسبی را
که اخلاق بد باشد بجامهای مختلف بر سر
بر سر کنند که مگر یکی از نهاد و تعلیم بیشتر
موثر باشد و از عمده آداب سواری
آن است که در وقت پا گذاشتن بر رکاب
بگوید بسم الله و لا حول و لا قوة الا بالله
الحمد لله الذی هدانا و ما کنا لنهتدی
لولا ان هدانا الله سبحان الله الذی
سخر لنا و ما کنا له مقرنین یعنی سوار
میشوم به برکت نام خدا و هیچ باز
کشتی از بدی و توانائی بر نیکی نیست مگر
بسبب او سپاس و ستایش خدائی را که راه
نمود ما را باین سواری ما که این مرتبه
خود را

خود را نیابیم اگر او ما را راه ننمود پاک
و منزه است از هر چیز هر چه ناشاید آنکه مسخر کرد
از برای ما این چهار پا را در حالتی که در
قوت برابر نبودیم و حریف او نمیشدیم و
در کتاب کافی الصلوة روایت شده که
هر کس در وقت سواری این کلمات را بگوید
محفوظ ماند او و چهارپا تا هنگامی
که فرود آید **باب سیم** از آن ز اخلاق
مذموم مذکور شد چون اکثر از شاشی بستگی
و سوق فی سوار حادث میشود چاره آن است
که علامت و در رشتی رفع او سعی کنند
که از عادت او بالکلیه فراموش کند و اگر بسبب
آن قوی و توانائی باشد بریاضت و سواری

زایل گردانند وبعضی اسبی را که حرونی کند
در یک موضعی بایستد آهن پاره گرم
کنند وبر سر ذکر یا ناف گذارند که بترسد
وگاه باشد که سواری نفع کنند وشیخ
جلیل القدر علی بن طاووس علوی
در کتاب امان الاخطار نقل کرده که این
آیه را بنویسید ودر گردن اسب حرونی یا
بیزند ودر گوش او بخوانند بسم الله الرحمن
الرحیم اولم یروا انا خلقنا لهم مما عملت ایدینا
انعاما فهم لها مالکون وذللناها لهم
فمنها رکوبهم ومنها یاکلون وسرکشی
ودندان گرفتن اگر بهیت زایل نشود
چاره او کندن دندان وخصی کردن است
وبعضی

وبعضی از اسبان سرکش گفته اند که یک
مره بیشت زیاده بود یکی اسبان را
که در دوانیدن مهره بدر آید وچند
میدود که سواره را بیندازد واین قسم
قابل علاج نیست ودر شموسی نیز لطا
یفی بر آن تماشی میکند وچنین روایت
شده که در شب معراج هنگامی که حضرت
پناه را اراده سواری نمود براق شموسی
پس جبرئیل علیه السلام دست بر یال او
گذاشته گفت شرم نداری از انچه میکند
بخدا سوگند که سوار نشده بر تو بنده
از بندگان خدا پیش از محمد عزیزتر و
گرامی تر نزد خدا از وی پس عرق شرم

بر جمیع اعضای براق ظاهر شد وقرار گرفت
تا او حضرت بر او سوار شد ومنع از
مغل کی علت آن ناشایستگی نعلبند که آن
آغاز میده ودر شیوه بلطایف چاره کرده
شوند واگر سمش خشکی وسختی بهم
باشد دو روز پیشتر چرب کنند که
تراشیدن دشوار نباشد ونشکند
وزیاده از قدر ضرورت نگیرند وان
جمله آداب نعل بستن آنکه اگر سم اسب
بیک طرف مایل باشد از ان طرف
زیاده برنگیرند واز ان دیگر کمتر
ونعلی که اطرافش متفاوت باشد ببندند
چنانکه طرف قوی از جانبی که کم گرفته اند
وطرف

وطرف نازک بجایی که زیاده گرفته اند و
گفته اند که اگر چند نوبت چنین کنند
کجی زایل میشود وبعضی اسبان مانع وفتنه
میباشند یعنی هنگام فرود آمدن حرکتهای
ناخوشی میکند که مانع فرود آمدن سوار
میباشد واکثر علتش آنست که زخمی در
پشت داشته باشد وهنوز چرک آن
پاک نشده ظاهرش بهم آمده است وان چرک
در آن میان مانده است بسبب خارش پشت
از حرکت سوار اسب ناخوش میاید ومانع
فرود آمدن میشود علاجش آنست که
موضع زخم را بشکافند وهر کثافتی داشته
باشد بیرون آورند بقانونی چند که در

در مرحله مغاجست مذکور میشود بنمانند و
در سکندری اکر علت انکاهی باشد البته
زجر و تعدی نباید ودر کتاب نزل بجبره
الفقیه از منبع معارف وحقایق امام جعفر
صادق عم روایت کرد اضربوها علی العثار
ولا تضربوها علی النفار فانها تری ما لا
ترون یعنی نزنید بر رم کردن از این جهت
که چیزی می بینند که شما چیزی نمی بینید و
در منع از لجام مکرر در هنر نمک آلوده کنند
ودر کافی منقول است که هر گاه رم کند باید
انجام نماید این آیه را بر کوش او و باید خواند
کر افغیر دین الله یبغون وله اسلم من فی
السموات والارض طوعا وکرها والیه
ترجعون

ترجعون یعنی آیا بجز دین خدا میخواهند
و عالم انکه مرض خدا ایشان کردن نهاده هر کسی
در زمین است که هر کسی که در آسمانها است و
هر کسی در زمین است بی غلبت و کراهت و
بسوی او بازکرده میشود اکر چه نفس
این ایه را بعضی کفته اند تمام اهل آسمان
و طایفه اهل زمین بی غیبت فرمان بردار
بوده اند و باقی مخلوقات بغلبت والله
اعلم **باب چهارم** در آداب علف
دادن چون اکثر اوقات متی بیت است در اول
ایام بهار بانجام میرسد و بسبب ریاضت
سواری لاغر شده تازه باید داد تا
فربه کردد ودر هر سال عقلا چهل

روز دادن اخلاط فاسد را دفع میکند
و رنک بدن موی را صاف و روشن
میکرداند و باید که علف تازه بسیار باشد
چرا که درشت باشد بخشکی شده باشد
چندانی فایده ندارد و علت سبب علف
دادن مواضع مختلف که هوای بعض سرد
و بعض کرم باشد باید کاشت باید
تخم کاشتن تقدیم و تا چین نماید می ببر
بمر شبر می بیند و کم کم هر نوبت انقدر
که بیکدست توان کرفت بدهند چرا که
یکنوبت دهند زود سیر ودیر زود خواهد
شد و هر چند روز قدری نمک باید داد
که باعث کوارش و بسیار خوردن علف
برکود

می شود و اکر نمک نخورد بسبعی و جبر بدهند
ودر ایام علف خوردن سواری بسیار
که باعث برخ و ماندکی شود نباید کرد
و بعضی در ان ایام جو نمیدهند اما
بهتر ان است که هر روز محل پیشین ده
یك وهشت و پنجر عادت چرد در ایام
میخورده یا شام انکاه باب دهد و
مادیان را بیشتر از نریان توان داد و بعد
اتمام ایام علف یکد و هفته هر روز قدری
جو نجر دیزه کرده یا نصف انکاه بنامینه
و بدهند اما اکر سرها زده باشد جو نجر
نباید داد که پنهان دارد واکر در بعضی
ایام علف اسب لاغر از فربه خواهند

کوه جو و من نیم کوفته در آب بخیسانند
دانک دانک با یونجه آمیخته بجو و اسب
دهند چرا که بسیار باید یکجا بیامیزند
ترش میگردد و اسب رغبت بآن نمیکند
و اسب لاغر و کره را اینقدر کمال مناسبت
دارد و بعضی یونجه تر و خشک باهم
امیزند و نصف مجموع جو پخته داخل کنند
و باسب دهند و پختن و یا کوفتن جو
از این جهت است که زودتر از معده
گذرد و هضم شود و یونجه اگر چه نرمی
فربه میکند اما در هوای گرم باعث امراض
میشود پس اگر ضرور باشد در جائی
خنک بندند و آب بو بدن و خشنر بویند
و در وقت

و در وقت تشنگی آب برف و یخ دهند و
گفته اند اسب را هیچ چیز چنان فربه نمیکند
که جو جو را قیمت کنند و با برنج پخته آمیخته
اندک اندک بدهند و در وقت جو نمی
بیک دو مشت باید داد که با زکوفتن
در هیچ حالت خوب نیست و اگر بجنی
از گوشت باشد بهتر است و در موسم
آب دادن در مراعات باید کرد چرا که
زیاده بدهند و اعصاب سست شود
و اگر کم دهند احشا خشک شود ضرر
بهم رسد و بعضی گفته اند در تابستان
که بی از صبح تا شام سه چهار مرتبه آب
باید داد و در عقب جو البته زیان

دارد و باعث قولنج میشود خصوصا اگر
بعد از آن سوار شوند اما اگر بعد از آن
اسپی را چنان داده باشند آهسته آهسته
از عادت باید گرفت که یکبار اگر قطع کنند
بسا باشد که گلو و جگرش خشک گردد
و قی کند و اگر چنین شود بعد از قی اندک
آبی داد انقدر که خواهش تمام داشته
باشد و هر چند کمتر دهند بهتر است
هم بسیار ان تاریکی چشم و کاهلی آورد
در کوها بیتاب و در راه دود بی صبر
گرداند بخلاف جو که یکبار دادن بهتر است
و بهترین اوقات اول شب است و بعضی بلاد
وقت عادت میدهند و این باعث امراض
میشود

میشود اما قدری کاهی که عادت تمام
نخورده باشد اگر تمام آب را بامداد
بدهند شاید و اگر رسیده باشد
انشب جو را کمتر از عادت باید داد خصوص
در استبان فربه و هر اسپی را که بستر
باشند چندانی حرکت نکنند در هفته
یکشب جو کمتر از عادت باید داد که
نفع دارد بسیار **باب پنجم** در طریق
خدمتکاری و قواعد تصفیر از جمله اداب
کردن بسیار است اسب ضرورت پاکی نکی
موضع و تیمار صبح و شام و در مقدمه
اشاره مجملی باین معنی شد اگر تفصیل
مذکور کرده باید که زیر دست و پای او

خشك و نرم و نکون باشد یعنی موضع پای
بلندتر از موضع دست باشند تا هیچ
نم این نهار اسایش باشد و هر روز دو
مرتبه تیمار کنند بنوعی که هر کثافت که
در این موی باشد زایل شود و در نظا بطری
اب و علف احتمال تمام نمایند و دو سه
ساعت پیش از جو هیچ کاه و علف ندهند
که جو را برغبت بخورد و بهوای مختلف
عادت باید داد تا از سرما و گرما باك
نداشته باشد و در زمستان هر چند
روز چوب کز قدری در طبیل باید
سوخت چنانکه دود کش بدماغ چهار
پایان برسد که نفع دارد و از جمله قواعد

عربان

عربان در باره اسب است آنکه هر گاه
اراده اسب دوانی و کره بستن
نمایند روزی معین میسازند و
چهل روز بیشتر یکی یکی را اعلام
نمود شروع در تربیت اسبان
میکنند که در جاهای گرم میبندند
و جلهای می پوشانند که عرق کنند
در آن ایام کاه و یونجه و کاه خشک
و جو پرورش موده اصلاً علف تازه
نمیدهند و هر دو سه روز سواری
میکنند و بتدریج بتدریج بر قدر سواری
می افزایند و اگر در میدانی که بجهت
آنکار معین شده سواری کنند بهتر

و این قسم تربیت را مضمر و آن ایام را اضمار
نامند و نیز موضع بستن اسب را در آن
مدت مضمار گویند و باید که نوبت سوی را
چنان قرار دهد که یکنوبت لیار دوان
و علاقه مطابق افتد و در عرق و نمودن
کمال سعی باید کرد تا حدی که اگر سیصد
و چهار قدم بدوانند مضطرب نشود و
نفس را تند نکوزاند و چون از تربیت بمرتبه
کمال رسید و در روز وعده سر میدان
آیند پیاده باید شد و یک دو کف آب
در دماغ و دهن اسب زند و لجام بدست گرفتن
و چند قدم باید کشید انگاه باز آبی
که قبل از این مذکور شد سوار شده

باید

باید تاخت و در آن روز لجام و سایر آلات
سبک باید و نمد زین میان بر که پشت اسب
بدان عادت کرده باشد و زینی که سوار
خود گرفته باشد چرا که نمد زین تازه
تازه یا تنگ باشد پشت اسب ریش شود
و زود مانده میشود و همچنین اگر سوار
آنان نیز بیکاره باشد حرکتهای ناخوش
میکند و باعث زحمت اسب میگردد و هر سواری
که سبک باشد بهتر است و عربان در این
باب مضایقه بسیاری دارند تا حدی که
اگر سواری سبکتر از یکدیگر باشد
بقدر تفاوت جو در ظرفی کرده بر پشت
اسب می بندند و در سایر اوقات خصوصاً

وقت تاختن هر چند لجام و زین و دیگر آلات
سبکتر باشد بهتر است اما بعد از تمام
تربیت اگر بجهت ورزش روز جنگ آلات
سنگین بر اسب قرار دهند گنجایش دارد
چهار آن در رون محتاج پوشانیدن چیزی
چند جهة دفع تیر و شمشیر میشود و
پر شمشی از طلا و نقره یا امثال آنها بر
دوال لجام مینشند که از آسیب محفوظ
باشند و در تاختن قدم اسیر را آهسته
بکشند که موجب سرعت می شود و انچه از
شرایط بعد از این مذکور میشود کمال
مراعات نمایند و در گرو بستن حیله و
فریب بخاطر نرسانند که خلاف شرع و عقل
منشأ

منشأ چنین فساد آمده در اخبار بنظر رسیده
که میان دو قبیله عمده از عربان بر تقریب
مکوی گرو در اسب دوانی واقع شده بود
چهل سال نایره جنگ و جدال اشتعال
داشت و چندین هزار کس هلاک شدند
نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات
اعمالنا باب ششم در بیان معنی
مسابقه و الفاظی که در این مقام مذ
کور می شود و مسابقه در لغت پیشی
گرفتن است بر یکدیگر و در اصطلاح
در باب این عمل دوانیدن اسبها است
بقصد آنکه معلوم شود که کدام یک
دونده تر اند و سبق بسکون حرف

و گرو بستن و بفتح ما بیست که بدان
گرو بسته میشود و در حدیث آمده
که لا سبق الا فی نصل او خف او حا
فر پس اگر لفظ سبق در این بسکون
حرف ما وارد شده مراد آنست که گرو
بستن جایز نیست مگر در نصل یعنی آهن
در شترها بجای سم است و مراد سم دست
و پاست و حافر یعنی سم و اگر بفتح باشد
چنانکه میان عرب مشهور است مراد آن
خواهد بود که دادن و گرفتن مال گرو
جایز نیست مگر در این سه موضع بنا بر
احتمال ثانی گرو بستن بی آنکه داد و ستد
مالی در میان باشد در غیر این مواضع
نیز

نیز جایز خواهد بود مگر چیزی چند که حرمت
متشان از شرع بدلایل دیگر معلوم است مثل
نرد و شطرنج و چنین گفته اند که چون این
سه چیز آلت جنگ و جدال است که عماد ارکان
اسلام و اشرف عبادات است و گرو بستن
و ورزش شجاعت و توانائی است از
جهت سنت شده و اگر کسی بقصد قربت
کند اجر و ثواب برو مترتب میشود
و نصل را شامل تیر و شمشیر و سایر
آلات حرب گرفته اند و خف را اعم از شتر
و پای شتر فیل میدانند و حافر را
در اسب و استر و الاغ جاری داشته اند
و این قسم گرو بستن را در مرغان مثل

پرواز کبوتر جایز نمیدانند و همچنین
دویدن آدم و رفتار کشتی در آب و کشتی
گرفتن از این جهت که داخل هیچیک از آن
سه قسم نیست و مالی که بدو گرو و بستر شود
حکمت گران مال را جماعتی که کره اسب
میدوانند بدهند یا بعضی یا بیگانه مثل
آنکه پنج کس باشند هر یک هزار دینار
بدهند یا بعضی از ایشان یا پنج هزار
دینار نذر یک کس باد و کسی از ایشان
یا شخصی که در باب رایند رفیق باشد
و این هر سه قسم بحسب شرع مستحب است
دیگران سبقان در گرو بستن وجود
محلل ضرور است و مراد از محلل شخصی است
که با جماعت

که با جماعت رفیق شود و بشرط آنکه اگر اسب
او بکند مال گرو را بگیرد و اگر بکند چیزی
نه دهد و چون گرو را بی او حلال نمیدانستند
او را محلل یعنی او را حلال کند و میگویند
باعتقاد اکثر علمای شیعه بی او وفا و
گرو جایز است پس هرگاه دو کس همراه رسند
و محلل پس مانده در این صورت هر یک
مال خود را متصرف شوند و محلل بی نصیب است
و اگر محلل همراه یکی از آن دو کس پیشتر رسند
ربع مجموع مال از وست و در لغت عربی
هر یک از اسپان را باعتبار آنکه محلل و
سه ربع دیگر از رفیق اوست و اگر یکی
از این سه کس زودتر رسد مجموع مال

و مراد [illegible] گرو [illegible] صاحب [illegible] مسابقه [illegible] است
و محلل [illegible] خود [illegible] کل [illegible]
[illegible] از آن دو کس [illegible]

اوست و دیگر باعتبار پیش رفتن و پس ماندن
تعیین نموده اول را علی میگویند یعنی
ظاهر کننده از این جهت که توانائی خود
با فوق سوار ظاهر بدار اشکار گردانیده
دوم را مصلی گویند از این جهت که صلا
در لغت ایشان بمعنی میان پشت یا بلند
بهائی کفل است یعنی دو بلندی که بر جانب
ذات وجب دم میباشد او را مصلی
بمعنی مند و نماز کننده را مصلی گویند
از آنکه در سجود و رکوع از عضوها
حرکت میدهند و همچنین سیوم و چهار
تا ده مرتبه اسمها معین کرده اند و در بعضی
کتب ده از ده مرتبه منقول است و چون
اختلاف

اختلاف بسیاری در اسامی مراتب بعد از این
شد فایده چندانی بر ذکر آن مرتب نمیشود
از این جهت مذکور نشد و اعتبار پیش
رفتن و پس ماندن از روش اسب باید
کرد مراد از کردن و گوش پس اگر اسبی گردن
بلند و گوشها بش از دیگران پیشتر رفته
باشد اعتبار کنند و از روش حکم
کنند **باب هفتم** در شرایط مسابقه
چون بمقتضای آنچه مذکور شد مسابقه
عقدیست از عقود شرعیه و باعث انتقال
مال از شخصی دیگر میشود مانند بیع و
اجاره و سایر عقود شرعیه موقوفست
بشرط چند و آنچه در کتب فقهی معلوم

میشود مانند بیع واجاره وسایر عقود شرعیه
موقوفاست بشرط چند واینجه درکتب معلوم
میشود اکثر فقها بران اتفاق دارند دوا
زده چیز است که اکر در یکی از انها خللی
واقع شود کرو را باطل میدانند انکه مسا
فت معین شود یعنی موضعی که اسب میدوانند
معلوم باشد وقیاس تقدم از اخر مسافت
باید کرفت پس اکر در اثنای راه یکی
از اسبان پس افتد یا پیش ماند اعتبار
ندارد بعضی کفته اند مجموع سواران
باید برابر بایستند وبعد از ان شروع
در دوانیدن کنند اما اکثر فقها را اعتقاد
اینست که ایستادن بعضی پیش وبعضی پس
موقوف

موقوف برضای ایشان است وبحسب شرع
ضرور نیست دوم انکه مسافت بحدی باشد
که چهارپایان قطع ان باسانی نمایند وهر
انکه اکثر مردم حکم ضایع شدن اسبها دران
مسافت کنند وعرفان در زمین هموار
اکثر مردم اوقات زیاده از صد تیر پرتاب
مقرر نمیکردند که پنجاه هزار کس بذراع
شرعی بوده باشد سیوم انکه چهارپایان
مشخص ومعلوم باشد باینطریق که بکان
بکان دیده شود یا بصفتی احتمال دیکر
نداشته باشد مذکور کرده چهارم
انکه احتمال پیش رفتن در هر یک از چهار
پایان باشد وچنان نباشد که زیادتی

بعضی از انها پیش از دویدن ظاهر وهویدا
باشد پنجم انکه همه از یک جنس باشند
یعنی همه اسب باشند یا مجموع استر باشند
یا انکه شتر باشند یعنی شتر ماده یا نر هر
کدام باشند بعضی از فقها در این شرط
انقدر اهتمام دارند که دویدن اسب
عرب با یابو جایز نمیدانند اما بعضی
کفته اند که اکر احتمال پیشتر در هر یک باشد
از یکجنس بودن لازم نیست بنابراین مذهب
تاختن دوانیدن با الاغ یا شتر یا فیل
جایز خواهد بود ششم انکه چهارپایان
سوار باشد پس اکر بی انکه کسی سوار شود
بدوانند باطل است هفتم انکه همه سوارا
بیکبار

بیکبار بدوانند وهیچ یک پیش دیکری شروع
در دوانیدن نکنند هشتم انکه الجماعت
عاقل باشند پس اکر سفیه یا دیوانه کرو بندند
باطل خواهد بود نهم انکه جمعی باشند که
ورزش جهاد وشجاعت برایشان هنیده
است پس اکر زنان کرو بندند جایز نیست
دهم انکه مالی که بایشان کرو بسته میشود
خواه نقد وخواه جنس معین ومعلوم باشد
وقابل تزلزل نتواند بود یازدهم انکه کرو
بطریقی بندند که در پیش رفتن امید بیقین
باشد پس مالی بجهت سبقیار قرار دهند
باطل خواهد بود وهمچنین اکر کل ان وجه را
بلحصه یا بیشتر از ان بجهت کسی که از همه

عقبتر باشد مقرر کنند امّا اگر حصر کمتر
بجهت آن مقرر شود جایز است دوازدهم
انکه مشتمل شرط فاسدی نباشد مثل انکه
بگوید اگر بتازم فلان مبلغی بدهم و اگر بگو
هرگز براسب سوار نشوم یا اسب خود را
و این قسم التزامها که بحسب شرع معقول نیست
و چون شرایط گرو بستن در اسب دوانی
معلوم شد بدانکه بعضی از آنها در بعضی موقو
فاست بتعیین و هر گرو و مسافت و نشانه
قاماج و تیغ و کمان و عدد انداختن و
زدن و روش خوردن تیر و نشانه زدن یعنی
شکستن یا خراشیدن و زدن بر وسط
یا بر کنار و گذشتن تیر از قاماج یا قرار
گرفتن

گرفتن در آن و بالجمله عقد گرو بعنوانی
باید که خصوصیات آن معلوم باشد
و قابل نزاع نتواند بود که وسیله منازعه
شدن دیگر باب بسته باید نیست و
چون غرض ما از این موضع این نبود تا همین
چند کلمه اکتفا شده بر تفصیل آن پرداخته
گشت باب هشتم در ذکر الاغ و استر
و از جمله مراکب که الاغ است اگر چه مدار
سواری او مشهور است اما در ایام
گذشته که قبل از این مذکور شده انبیا
سواری شده اند چنانکه از حضرت عیسی
علی نبینا و علیه السلام شهرت تمام دارد که بدین
سبب آن حضرت را راکب الحمار میگویند و در

و از حضرت امیر المؤمنین منقول است که حضرت
رسالت پناه ص الاغی داشت عفیر نام با
حضرت بسخن آمده و گفت پدر از من از
جدّم که با نوح در کشتی بود نقل کرده اند
که روزی حضرت نوح دست بر کفلش
مالیده از پشت این الاغ بوجود آمد
که سید المرسلین و خاتم النبیین بر او
سوار خواهد شد پس عفیر شکر خدا را که
سعادت مرا روزی شد و نیز در کتاب
مذکور از امیر المؤمنین ع مرویست در
روزی که حضرت رسالت پناهی ص رحلت
فرمود عفیر افسار خود را گسیخته تا بر
سر چاهی دوید و خود را در آن چاه افکند
و بعد

و بعد و نیز در کتاب مذکور از معدن
معارف و حقایق امام جعفر صادق ع ترغیب
بر داشتن الاغ وارد شده که بهترین اقسام
آن مصریست و الاغ وحشی اگر چه رنگ و حالت
خوشی دارند اما قبول پراست نمیکند از
رواج الاغ با اسب و استر حاصل میشود
و او اگر در جنگ چندانی بکار نیاید
و سواری آن مناسب نیست مگر وقتیکه غرض
اظهار شجاعت و عدم اراده گریز در
نظر خصم باشد اما در قطع مسافتها
در رو صبور و استراحت در سواری
آن بیشتر از سایر مراکب است و دلدل که ابر
شکل استر نشان داده اند و بهترین

اقسام آن است که پدر و مادرش هر یک خود
نجیب باشد و آنچه از کشیدن اسب با الاغ
حاصل میشود اگرچه رهوار میباشد اما
کوچک و با الاغ شبیه میباشد و از خواص
استر آن است که شباهت بمادر بیشتر از پدر
میبرد و از این جهت اگر مادرش اسب باشد
بهتر است و از جمله خواص استر منقطع النسل میباشد
و در بعضی روایات از حضرت امیر المومنین ع
که از استر نیز مثل سایر حیوانات نسل حاصل
میشد اما چون در نقل هیمه جهت آتش نمرود
برای ابراهیم خلیل الله از سایر حیوانات
جلدتر بود و حضرت خلیل نفرین کرده منقطع
النسل شده و بعضی گفته‌اند هر نوعی که
از ترکیب

از ترکیب دو نوع حاصل میشود منقطع
النسل خواهد بود پس بهتر آن است که نر
باشد خصی کنند که قوی و فربه میگردد
و آنچه از اخلاق بد در اسب مذکور شد
در استر بیشتر یافت میشود و از این جهت
در ریاضت محتاج بتدبیرات میباشد
بعضی که بد سواری قبول ترتیب کنند چنان
بر دست و پا که اشتر باید راند و اگر
در آن مرتبه سرکش نباشد بعضی آنکه چوب
یا ریسمانی یا دستمالی بر پاهاش به بندد
فرمان بردار میشود و سرب و برجوزکان
پا فکنده بزودی رهوار میکند اما پا را
سست میکند و بهترین رنگها سیاه

ملک رنگ و بعد از آن کبوده است و آنچه از علو
غره و تحجیل مذکور شد و استر سپید بد
نیست چنانکه قبل از این در حدیث گذشت
و در احکام هیئات اعضا و دلیرانکندن
و برآمدن دندانها و معالجه امراض همان
حکم اسب دارد اما عمر استر بیشتر میباشد
و در کتاب کافی مذکور است که در معدن
جواهر و معالم امام موسی کاظم ع بر استری
سوار بود یکی از منافقین اعتراض کرد
که چه چیز است این چهارپایان که از
پی دشمن نمیتوان رفت و در جنگ هیچ
کار نیاید آنحضرت فرمود که تطاطات
عن سمو الخیل و تجاوزت قموء العیر و خیر
الامور

الامور اوسطها یعنی از بلندی اسب فرود
از پستی الاغ نباشد بهتر است و بهترین خرها
آن است که میانه باشد و بنحوی که در کتاب
مذکور شد از طوفان نخاس منقول است
که گفت میگفتم در خدمت حضرت امام جعفر
صادق ع هنگامی که آنحضرت در حیره که
موضعیست در حوالی کوفه فرود آمده بود
پرسید از من ما لک یعنی چیست اسکاد
تو دلال حیوانات پس فرمود اصب بغلة
فضحا یعنی پیدا کن از برای من استری
ماده فضحا گفتم فدای تو شوم کدام است
فضحا فرمود هی بیضاء البطن و بیضاء
الافخاذ و بیضاء الجحفلة یعنی سیاه که

که شکم میان وا و لبهایش سفید باشد
پس گفتم بخدا سوگند که باین صفت اسبی
ندیده ام این بگفتم و از خدمت آن حضرت
مراجعت کردم پس همان ساعت داخل
خندق کوفه شدم بسیار دیدم که اسبی
آب میداد بهمان صفت گفتم از کیست این
اسب گفت از خداوند من گفتم میفروشد
گفت نمیدانم پس از پی او رفتم تا بخداوندش
رسیدم اسب را خریدم بخدمت حضرت
آوردم فرمودند هٰذِهِ الصَّقْرَاءُ الَّتِی اُوصِفُهَا
یعنی این همینست گفت فدای تو شوم
دعائی بجهت من بکن فرمود اکثر الله
مالک وولدک یعنی زیاد کند
خدا

خدا مال ترا و فرزندان ترا چنین
منقول است از طرخان دو دانگ مال و
فرزندان من از همه اهل کوفه زیاده شد

باب نهم در ذکر شتر و فیل از غرایب
راکب شتر است چنانکه در قران مجید
وارد شده است که اَفَلَا یَنْظُرُونَ
اِلَی الْاِبِلِ کَیْفَ خُلِقَتْ یعنی آیا نظر نمیکنند
بسوی شتر که چگونه مخلوق گشته و این
اشارتیست بر بسیاری از امور عجیبه
که هریک از نعمتهای الهی است از انجمله
با کمال توانائی بنهایت اطاعت و بردبا
ری و صبر بر گرسنگی و تشنگی شتر ماده
ده ماه میبرد و بی پیمودن بیابانها کرا

و علف بسیار در کاریان میسر نیست و حقوق
دندانهای سرخست و در حدیث آمده که شتر
سرخ کوتاه عمر و شتر سیاه که روی
مکروه و بد هیئات باشد عمرش
دراز میباشد و از فن این باب
عمر شتر را تا صد سال نقل کرده اند و
در فکندن و بر آوردن دندانها
همان ترتیب که در اسب مذکور شد
مسطور باید داشت اما اگر پدرش
و مادرش جوان باشد یکسال
تا شش میشود چنانکه در سال ششم
مجموع افتاده عوض بر آید و در
سال هشتم یا نهم دو دندان دیگر
بر می‌آید

بر می آید و تمام دندانها در طرف زیرین
میباشد و هم چنین فیل و حیوانات
سم شکافته در طرف بالا دندان نمیدا
رند و شتر جوان بر دو قسم است عربی و
ترکی و از ترکیب هر دو قسم دیگر یافت میشود
که امروز در ولایت ایران متعارفست
و این قسم در کشیدن بارهای سنگین
توانائی و قدرت دارد اما رفتار شتر
بجلدی شتر عربی نیست و در هوای
گرم زود عاجز و درمانده میشود و اگر نجاب
اشتر منقطع النسل میباشد و اگر نسلی
هم رسد بد خلق و بیوفا بد خواهد
بود و از جمله مراکب فیل است که با کمال

هونت و هوشمندی باندک فرصتی فرسنت
میرید و فرمان بردار میگردد چنانکه
در ظرف تو صیکردن ان نقل کرده اند که
کودالی برسر راهش کنند و خس پوش
کردند چون دران جا امد یک دو روز در
تشنگی و گرسنگی غالب میگردد شخصی
میآید و چوب و سنگ میزند و انواع
ازار و زخم میرساند مقارن ان دیگری می
اید و ان شخص را از دور کرده اظهار
مهربانی میکند و اب و علف میدهد و روز
دیگر بعد از زخم و ازار همین شخص دوم
ظاهر میشود و اظهار مهربانی میکند و چون
مکرر این معنی ظاهر میشود بان شخص
الفت

الفت میگیرد و در حرکت و سکون پیرو
ان میگردد و باندک اشاره ادراک
مطلبی مینماید و این دو قسم است حبشی
و هندی قسم اول در سر خرطوم دو
زیادتی مانند انگشت دارد قسم ثانی
یکی مرد خصوص اول نهایت توانائی دارند اما
اگر افتی بخرطوم رسد زود عاجز شوند
و از این جهت در جنگ چندانی نفع ندارد
و گاه باشد مضرتی عظیم رسانند چنانکه
در لشکر دشمن زخمی بخرطومش رسد
همان لحظه بر میگردد و بسا که بنیز متوجه
قلب لشکر گردیده تمام سپاه را پریشان
سازد و در تفاسیر و احادیث مذکور است

که در سال تولد حضرت رسالت پناه فرمود
که پادشاه حبش لشکری انبوه متوجه
مکه معظمه گردانید و فیلی هوشمند
که نامش محمود بود بقصد خرابی اصل
کعبه با ان داشت چون بحوالی مکه رسیدند
شتران عبد المطلب را در چراگاه
دیدند و بغارت گرفتند این خبر که بعبد
المطلب رسید متوجه لشکر شد و ایشان
او را با کمال تعظیم و توقیر بمجلس سالار
خود اوردند و از او سؤال کردند که
بچه مطلب امده گفت باز خواست شتران
امده ام سالار ایشان در تعجب شده گفت
که من بجهت خرابی مکه امده ام و تو سالار
ازان

ایشانی اگر التماس خراب نا کردن خانه
ایشان میکردی قبول میکردم شتران
چه باشند که از من میطلبی عبد المطلب
گفت من خداوند اشتران ام و خانه کعبه
خداوندی دارد که حفظ کننده اوست
این بگفت و شتران گرفته مراجعت نمود
در اثنای راه بفیل رسید و او را اواز
داد که ای محمود میدانی که ترا بچه کار
اورده اند فیل با خرطوم اشاره کرد
که بلی دانم گفت ترا اورده اند که
خانه خدای خود را خراب کنی اما خواهی
کرد فیل اشاره کرد که نخواهم کرد پس
روز دیگر ان لشکر متوجه شدند چون

بحد حرم رسیدند قبل باستاد و هر چند
تلاش کردند بیشتر نرفت ناچار او را
واگذاشتند خود متوجه شهر شدند
وچون نزدیک رسیدند سپاه الهی
بصورت مرغان در هوا ظاهر شدند
و هر یک در منقار داشتند سنگی از سنگ
وگل که از دانه عدس بزرگتر و چون
برابر جماعت رسیدند آن کلوخها را
بر سرهای ایشان زدند چنانکه از
میان پاهاشان بدر رفت و در یک
لحظه تمام آن لشکر بدین طریق کشته شدند
مگر یکی که نجنیز حبشه بود و چون
نقل آن حکایت را بانجام رسانید یکی

سرهای ایشان

از آن

از آن مرغان پیدا شد باهل آن ولایت
مینمود که آن مرغان بدین شکل بودند
و در اثنای این سخن رسید و همان
قسم سنگ زده بر سر آن زد و هلاکت
کرد و اشاره باین است در قرآن مجید
که خبر داده حبیب خود را قوله تعالی
الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل
مرحله ثالث در معالجات امراض و آن
بر نه باب مشتمل است باب اول در امراض سر و چشم
اما ناخنه پرده سفید است بر اطراف
چشم که بسبب هوا زدگی بر روی چشم
ظاهر شود تا آنکه بحدقه رسد علاج آن باید
کرد باینکه اسپغول بر نهنی ... خوابانند

حب ... و ... از گوشه

وسوزن در زیر آن برده یا ابریشم یا موی
بلند سازند و با تیغ ببرند و آن موضع را
با روغن چرب کنند و دستمالی بر روی چشم
ببندند که تا دو روز از هوا محفوظ باشد
و بعضی بعد از بریدن نمک کوفته میپاشند
علاج دیگر زعفران احتیاج بر بریدن
ندارد و زعفران و مشک و سنبل الطیب
و نیل و انزروت از هر یک یک دانگ و پوست
پوست هلیله زرد دو دانگ مجموع آنرا
صلایه کرده با عسل معجون سازند و
مکرر با نیل بچشم کشند و این معجون هم
آب سیاه و سفید را نیز زایل کند
و اگر ناخنه سرخ باشد یک دو گندم

خنک

خنک کرده بسایند چون سرمه در
چشم و اگر بسبب سرخی چشم افتادن
یا خوردن سخت باشد بعد از خون
گرفتن آرد جو و تخم خرفه مرهم کنند و بر
چشم ببندند و اگر علت آشفتگی چشم
گرمی هوا باشد پوست هلیله زرد
و کف دریا و زردچوبه و نبات سفید
مساوی یکدیگر کوفته و بیخته چون
سرمه در چشم کشند و اما علاج سفیدی
آنست که استخوان سر آدمی بسایند
و سرمه وار در چشم کشند علاج دیگر
موی سر آدمی را در کوزه سفالین آبگینه
گل پاره کرده و سر کوزه بگل محکم بگیرند

و یك شبانروز در تنور گرم گذارند
تا بسوزد وانگاه سایند و در چشم
کشند علاج دیگر جوز بوا با امبران
حیثی از هر یك یك درم کافور و فلفل
از هر یك یك دانك سبلا بر هر در چشم
کشند علاج پوست تخم شتر مرغ و
پوست تخم مرغابی از هر یك یك مثقال
استخوان کرده وان خرگوش صدف
سوخته کف دریا از هر یك یك درم
مشك و کافور از هر یك نیم درم سایند
و در چشم کشند علاج بکیر جند
واب کند تا با عسل امیخته در چشم کشند
علاج صبر و زعفران و کف دریا مساوی

سبلابر

سبلابر کرده فتیله از پنبه بعسل
آلوده و داروها بران فتیله باشند
و در چشم گذارند و در معالجه جراحت
مالیده و بر چشم اسب مالیده و پنج روز
بگذارند و بعد از ان بونجیل و نبات
و فانید از هر یك نیم مثقال بابد وانك
زعفران و دو جو مشك معجون ساختن
پنج روز دیگر بهند که درین ایام کوشت
اسب را بروغن گاو بریون واند دو برا
چرب کنند و اسب را در میان اب روان
داشتن واب سیاه را نافع است در معالجه
علاج خوناب جگر گوسفند و خون کبوتر
و روغن کنجد باهم امیخته در حوالی چشم

بمالند و چند قطره در چشم چکانند
و اما امراض سر چند گونه است اول
انکه خلط فاسد بهم رسد علامتش ان
ست که بدن خشك شود و بهم کشیدن
و باب خوردن چندانی رغبت نکند علاج
زعفران نوشادر از هر یك دو درم
کوفته با پنج درم شکر معجون سازند
و بخورد دهند و حریق و نشاسته
و نمك با وسمه از هر یك دو درم سوده
کرده میان کذارند و در بینی اسب
بدمند و شیری بالا کشند تا اثر
دانی وها بمغز سر رسیده اب در چشم

دو

او ظاهر شود و بعد از سه روز زرده
تخم مرغ تازه بگلویش ریزند واگر درد
سر خلط سودائی دارد علامتش انست
که پیوسته چون ادم وسواسی سر می
جنباند و چشم تیره و تاریك میشود
علاج دیگر شاتره و زرد چوبه و شکر
سفید از هر یك ده درم سپند جاوشیر
از هر یك پنج درم زعفران قرنفل از
هر یك دو درم مجموع را در ده رطل
آب بجوشانند تا نصف ان بماند پس
سه قسم نموده هر روز قسمی بگلویش
ریزند علاج هفت چهار رطل شیر

بایك رطل شكر آمیخته بدهند و بجهد
دیوانگی رسیده بیهوده لكد زند و د
ندان كبود از هر دو شقیقه خون بگیرند
و پیه خر را در شراب كهنه جوشانیده
حقنه كنند و پیه بز كوهی با گلاب و كا
فور و بول الاغ آمیخته بگلوی اسب مالند
و بخور دهند و پوست هلیله سیاه را در
آب جوشانیدن و حقنه كردن نیز نافع است
اگر پیوسته چیزها از بینی آید و در افتاد
دست و پا را بر زمین كشد قسط سفید
و لبانرا در روغن جوشانیده قدری
بگوش و دماغش ریزند و همه را بسر و سایر
اعضا

اعضا مالند و اگر بحالت سابق چشم
ورم داشته باشد برگ تاجخ و
سركه و روغن و حنظل را از هر یك یكی
طل با قدری شیر و پشكل گوسفند
بجوشانند و بتمام بدن مالند و دو طرف
شانه را بشكل صلیب داغ كنند و اگر
خون از بینی آید پنج درم با حكم باید
و در زكام بهترین معالجات آن است
كه دو چوب كز بدماغش رسانند
و روغن گاو در بینی چكانند و زرده
تخم مرغ با روغن آمیخته بگلو ریزند
اگر هوا گرم باشد بنفشه و كافور و
زعفران بینی داخل كنند كاهی ابر و هوای

سرد بعد از حركت باعث آن میشود بر
دو طرف لب زیر سوراخهای بینی
دو بر آمدگی مانند استخوان بهم رسد
نفس تند میزند و میخواهد و اگر زود
علاج نكنند هلاك میشود و علاجش
آن است كه آن موضع شكافته آن برا
مدگی را بیرون آورند و نمك پر كنند

باب اول در معالجات امراض

حلق و سینه اما جرام علامتش آن است
كه زبان سیاه شود و چشمها بگودی
افتند و آب از چشم آید علاج دیگر ده
دانه سیر را در ده درم روغن جوشانیده
بحلقش ریزند و آب جو كمتر از عادت دهند
واگر

و اگر زبان سرخ اماس شده باشد مویز را
دانه بیرون كرده با هلیله زرد گرم بخورد
بدهند اما سرفه اگر چه با عطش هوا زدگی
باشد شبها زیاد میشود و آب از بینی
نیاید علاج هفت عدد تخم مرغ را در
سركه تند بگذارند و یك دانه آن را
یك شبانه روز تا پوست آن بسیار نرم
و نازك شود پس در وقت گرسنگی
یكان یكان را بگلوی اسب افكنند چون
تخفیف یابد قدری مویز را دانه كنند
و بادام و عسل و روغن و شیر
پخته معجون ساخته بدهند و این
علاج اكثر اقسام سرفه و حرارت را شد

در روز و هوای کرم زیاده میشود
علاج دیکر سه رطل شیر و یک رطل شکر
و سه درم کتیرا باهم یکی ممزوج نموده و نیم
کرم بکلو ریزند و اکر علت سرفه ان باشد
که چیزی مانند پر یا غیره ان در علف بود
بکلویش چسپیده علامتش ان است که پی
در پی سرفه میکند علاج دهان اسپ
کشوده ملاحظه کنند اکر ان ممکن باشد
بیرون آورند و الا چند روز برک
نی و علف تازه بدهند که نافع است و
کاه باشد که هوا زده کی باعث سرفه
شود اما اندران کلو ورم نمیکند
کند خناق و کرفتکی بهم رسد که نزدیک
بزنند

بر شیهه نداشته باشد این مرض را سقاوه
کویند و اکر بزودی علاج نکنند هلاک
میشود و البته در اسپان کیمی صبری که
بلاد سرد و سیر آورده اند بسبب آن با هوای
سرد در وقت عرق حادث میشود علاج
دیکر حوالی سینه را چرب کنند تا ماده
در دبا کند چون نشتر زنند تا هر چرکی
داشته باشد دفع شود پس داغ کرده
مکی و نمک کوفته بر ان کنند و قسم دیکر
از هوا زده کی چنانکه باعث خشکی
و کرفتکی در کردن و کوش و چشم بسوم
دم میل دارد و این قسم را قیصر کویند
علاج سرهای کوش هشت جا داغ کوچک

کنند و بعضی پشت کوش و در دوش
و میان پشت و سر استخوان دم را با آهن
کرم میرسانند در خانه کرم و نمد یک
باید بست و سیر را در روغن جوشانند
تمام سر و بدن بمالند و نمک هندی
و حلیله و زیره کرمانی و کافور از هر
یک ده دانک و هلیله سیاه پنجدرم
کوفته کذا ختر با موم بیاموزند و بخورد
دهند تا بخورد و چند روز بعوض
علف زردک را ریزه کرده بر روی
نمد بریزند تا کورا نرا بکنند کرده بخورد
و کاه باشد که در وقت عرق آب دهند
بعلت کرفتکی سینه شود چنانکه چشم و کوش
بحال

بحال خود باقی باشد اما چون بینی ان
بکیرد بعد از لحظه رها کنند نفس
زند بو های بینی بهم زده و اعضا خشک
شده و کردن بجانب راست و چپ دشوار
شود علاج دیکر دو ورک که در میان
دستها است برپای فرانواست بکشایند و
از چهل رطل مقدار دو بیست رطل خون
بکیرند و پیشکل کوسفند را در آب حل
کرده بجوشانند و بتمام اعضا بمالند
و چهار رطل بیاز را کوفته و قدری
آب بر ان بپاشند پس بیفشرند شیره
انرا بحلقش ریزند و چون نصف عادت
بدهند و اکر این حالت از جو خوردن

بسیار بابی وقت بهم علامتش این است
که سست و سنگین شود واگر حرکت کند
بی اختیار بر زمین افتد و آب از چشمش
آید علاج دیگر دو رگ که در بینیش را
بگشایند و دو رطل خون بگیرند و چهار
رطل شیر و بادام با یک رطل روغن
آمیخته بحلقش ریزند و آب سرد بر تمام
بدن او بپاشند و چند روز جو
نا کوفته علف تازه بدهند و اگر
در این حالت چنان باشد که چهار دست
و پای خم باشد نجهت سر را بر زمین
رساند و قدرت بحرکت نداشته باشد
و در سرگین فکندن ناله کند و این
بدترین

بدترین امراض است علاج آن است که او
بنوعهای بینی را سوراخ کنند تا چند قطره
خون آید بعد از آن سمهای چهار دست
و پای را بتراشند تا حدی که خون ظاهر
شود و چند عدد آجر را گرم کرده شیر
تازه و سرکه کهنه بر آن آجرها بریزند
و بر خوشه پیچه و بر بدن اسب گذارند
و شیر و سرکه بر زمین که بآتش گرم شده
باشد بپاشند و اسب را چادار کرده
بر آن زمین بدارند تا بخار بمیان سم
رود و باعث میل ماده بدست و پا شود
این عمل را مکرر کنند تا سه روز بعد
از آن ارغ و رگ که بالای سم و دست است

یک رطل خون بگیرند پس سمهایش را
بمیان خاکستر گرم گذارند تا خون بایستد
انگاه زاج و مازو بر قطران آمیخته نیم
گرم بر سمها بندند و هر روز از نو تازه
کنند تا وقتیکه جریان منقطع شود و در
مدت بعوض جو علف تازه بدهند
باب ششم در مغاص قولنج و سایر بادها
امراضی که از این مقوله باشد از خشکی
طبیعت و پیچش که در روده حادث میشود
یا خوردن خاک باعث باشد علامتش
آن است که بسیار خوابد و غلط و نفس
تند زند و ناله کند علاج تو اری بر کردن
و کم افکند و ساعت بساعت تنگ بکشند
که نفس را

که نفس را بدشواری زند پیوسته حرکت
دهند و خار بر زیر دم و شکم زنند
تا بجهد لگد اندازد و بوسیله عرق آن
ماده دفع شود مقعد را چرب کرده با آب پیاز
یا شیر یا صابون یا چیز دیگر که شده است
باشد شیاف کنند بعد از آن نی بلوط
میان سوراخ مقعدش گذارند که اگر باد
نفخی کرده باشد زایل گردد و اگر از
سرگین باعث حبس سرگین شده باشد
دست چرب بانه روغن مقعد کرده بیرون
آورند و اگر میسر نشود آب و از نابز
و شیر و عسل و نیم گرم کرده بحلقش
بریزند یا شراب و عسل و روغن نیم گرم

کرده حقنه کنند وشکم را بروغن وزهره
گاو چرب سازند ودو مثقال تخم حلبه را
حلاوه کرده پای در سوراخ بدمند
واگر باز نیم گرم حقنه کنند نیز نافع است
علاج دیگر نیم رطل هلیله زرد را با
نصف ان موبز وقدر پنج مهلت درم
ودو رطل آب جوشانیده صاف نموده
بخورد ش دهند یا حقنه کنند واگر با
علامت سابق شکم بر آمده باشد
پیوسته بر پهلوهای خود کند سه
رطل شراب کهنه یک رطل پیه گاو سفید
ودو رطل آب دهو ویک مثقال
هلیله بجوشانیده در پنج رطل آب کشته
صاف

صاف نموده حقنه کنند ونیم مثقال
زهره گاو را در یک رطل آب کشنیز حل
کرده بحلقش دریزند ویک روز علف
بدهند علاج موبی دانه بیرون کرده
بادیان وسینه ان مجموع کوفته با
عسل معجون کنند وبخورد ش دهند
دهند که اگر سپر خوک بچه نیز داخل
کنند نفع دارد واگر باین علامات
خود بخود حرکت دهند تمام
بدن عرق کرده باشد دو رطل بول
آدمی ویک رطل آب کاسنی ونیم رطل برگ
چغندر ونیم رطل اب خیار مجموع را در
ظرفی کرده یک رطل پیاز در آب افکند

وتخم بادیان هلیله از هر یک دو مثقال
اضافه نمایند انگاه جوشانیده وصاف
نموده بحلقش دریزند وبعد از ان دو رگ
که میان پاهای اسب است بگشایند وبا
نمک آب نیم گرم حقنه کنند ودست
وپا وزیر شکم را چرب کنند واگر با
علامات قولنج از چشم وبینی آب وبیم
اید وبر زبان اسب ورم باشد پنج
هر دو کش باد اغ کوچک بکشند ودو رگ
زیر زبان به نشتر بگشایند ونیم رطل
جهت ان شیره گرفته ویک رطل روغن
آمیخته بحلقش دریزند علاج بادیان
رومی وشکر سرخ واصل او بر گرم کرده
یار دهد

با روغن کنجد آمیخته بخورد ش دهند و
گاهی قولنج از هوای بسیار سرد بهم رسد
علامتش آن است که گشادن دهان
دشوار میشود وموهای بدن راست
می ایستد وآب می آید از چشم علاج
دیگر بیست مثقال قطاسفیه را بابیت
سبز کوفته در روغن زیتون بجوشانند
ودر تمام بدن بمالند واگر سبب قولنج
حبس بول باشد علامتش آن است
که هر دو پا را میکشانند بهیات کربول
کردن متعارف است وبسیار عرق
میکنند ومی افتد وبر میخیزد علاج مکرر
میل را بمشک خالص آلوده نمایند

و لسبوراخ ذکر بد وانند ودست کل آلود
کردد بحظر بلحظر از سردوش تا کفل
بمالند واکر فاد بان شود دست چپ
کرده نمک وشک اکرده بسازد وبانه
روغن فرجش کنند واز اسب پیوست
چوب کرده باندرون فرجش کردن
نفع دارد چرا که شانه از وضع کج دیده
درست میشود واکر بول اسب قطره
قطره آید بجای اب شیر ودوغ بد
هند ودر اکثر این امراض اذاب
وجو پرهیز فرمایند بعد از تشنکی و
کرسنکی تمام اب بنم کرم بدهند جو
کمتر از عادت بدهند بهتر آنست

نصف

نصف قدر عادت کند مرا جوشانیده و
بعوض جو بدهند وهر روز قدری ازان
کم کرده وهمچنین جو بیفزاید تا وقتیکه بقدر
عادت رسد وبهترین علاجها علاجات در
امراض خصوص رنجهای باطن ان است که
بدعا وتوسل تصدق متوسل شود چنانکه
شیخ جلیل القدر ابو القاسم علی بن طاوس
علوی قدس الله سره در کتاب امان
الاخطار نقل کرده که شخصی این دعا را بر
اسب مرده خواند بفضل جناب اقدس الهی
ان مرده اسب زنده شد ودعا اینست
اقسمت علیک العلة بعزة عزة الله وبعظمة
عظمة الله وبجلال جلال الله وبقدرة

قدرة الله وبسلطان سلطان الله و
بلا اله الا الله وبما جرى القلم من عند الله
وبلا حول ولا قوة الا بالله الا انصرفت

باب چهارم در معالجه در ساير

امراض باطن اکر زخمی رسیده باشد
علامتش آن است که در سینه چنان
که فتکی هم میرسد که چون چند قدم
براننده انحالت بر طرف میشود علاج
بکیرند نمک وپیه کوشت خوک پاشیده
بر آتش نهند تا جوش آورد انکاه
بسینه اسب بمالند ودر این عمل افکنده
افکنده تا شفا کند و اما نب کرده
علامتش آن است که سرافکنده و سست وتمام
کردد

کردد وچشم را خوابیده دارد ودست
وپا در رفتن مضطرب باشد وبینی کاهی کرم
شود وعلف کمتر خورد علاج نعل ان
چهار دست وپا بازکرفته روغن نفط
ونمک بمالند وخون بکیرند ویکروز آب
ندهند انکاه چهار رطل مویز وپنج عدد
خیار ونیم ویک رطل شاتره ویک رطل
آب بجوشانند تا بدو رطل آید پس صاف
نموده بحلقش ریزند واکر تشنکی براسب
غالب کردد علامتش آن است که تاریک
ونزار شود وشبهه نمانند وبینی خشک
شود علاج دیکر یک خروس باز کیرند
پس روغن کنجد از هر یک نیم رطل بکلویش

ریزند وموی سر بز ناسوخته بسابند
وبا آرد خمیر کرده بجو خورش دهند وچند
روز علف تازه بدهند واکر بی علت
اشتهای اسب کم شود چنانکه علف نخورد
یا هر روز از قدر عادت چیزی کم
کند دود کاغذ بدماغش رسانند
وروغن بکلویش ریزند یا پیه خوک و
شراب کهنه حقنه کنند شکر سرخ و
زنجبیل از هر یک سه مثقال یکمثقال
هلیله زرد سپیداب سرخ زیره کرمانی
از هر یک دو مثقال مجموع را کوفته با
کهنه جوشانیده صاف نموده بحلقش
ریزند واین دوا را سه روز بکار برند
واکر

واکر اسبی کمر درد شکم داشته باشد
علامتش آن است که پوست بر بدنش
خشک وموها راست شود وکودن بید
بوار مالد وعلف بسیار خورد اما فایده بر
او ظاهر شود علاجش یک رطل خرما و
یکمثقال صبر را در شراب جوشانیده
وصاف نموده نیم رطل روغن اضافه
نماید وبحلقش ریزند ویک رطل هلیله
ونیم رطل سپیداب با جو یا کندم که
در شراب جوشیده باشد سه روز بدهند
یک رطل مویز سیاه دانه بیرون کرده
ویک رطل هلیله را با آب کرم ششر خشک
کنند وبزیره کرمانی وبادیان وکشنیز

خسته وماهی او خرمای سیاه از هر یک
پنج مثقال مجموع را کوفته با دو رطل آرد
جو خمیر کرده بجو خورش دهند ودر وقت
تشنکی آبی که کله کوسفند در ان بخته
ومحراسنده باشند سرد کرده بحلقش ریزند
واکر از هوای بسیار کرم با حرارت مزاج
ضعیف شده باشد ادجو وریوند
چینی را با دوغ تازه بیامیزند وبدان
حقنه کنند وکافور وکلاب حل کرده بدماغش
زنند وسه روز بپای هر روز یکمثقال
ریوند در آب بکلوی اسب بخیزند تسکین
حرارت میکند اما اکر ریوند خراسانی
باشند دو مثقال باید داد وریوند
زنبلم

زیاده از این باب عنوان را ذکر
باعث افنج میشود ودر غرایب مسایل
طی است که در مزاج انسان باعث حرارت
ودر مزاج اسب علت برودت است واکر
سردی هوا باعث ناتوانی شده باشد
در جای کرم ببندند وبک دو روز عسل
نیم کرم واب را از بابن بحلقش ریزند و
جو بو داده دهند با علف سبز علاجش
یک سیر اسفناج را بروغن جوشانیده
وصاف نموده ودر حلقش ریزند وحب
سفید ونوشادر از هر یک ده مثقال
با پنج مثقال شکر معجون کرده هفت
حصه کنند وهر روز قسمی بحلقش کنند

واکر باعث ضعیف بودن دندان زیاد
یا ملبهی بعضی از دندانها باشد که دندان
سبب علف یا جو را خوب بجاید و هضم
نا شده از معده کذرد علاجش انست
که ان دندانها بشکنند و بعد از شکستن
روغن کرم نمایند و چند روز از اب
سرد احتراز نمایند و اکر اسبی علفی الوده
به بول که به خورده باشد علامتش انست
که زبان نرم دوست و بابش مضطرب
میکردد و از دفتادی می افتد علاج
دو رک شقیقه را بکشایند خون مایل
بزردی ظاهر شود و انمقدار بکیرند که
رنک خون سرخ شود و تریاق اربعه
بنم

نیم مثقال در سرکه حل کرده بحلقش
دیزند واکر ان رکها ظاهر شود سر
اسب را برابر اورده بد سختی ببندند
که باعث ظهور ان رکها میشود و دیکر
. امراض باطن که ظاهر علامات دارد
هر یک در موضع خود مذکور میشود
علاج در معالجه اورام اما ورم تن که حیض
اکثر از خوردن جو زهره با علف دیکر
کرد مزاج اسب سمیت حارد حاصل
میشود علاجش انست که از دو دل
شقیقه یک رطل خون بکیرند و کافور
در کلاب حل کرده بدماغش زنند
و بیخ محلک را در شراب جوشانیده بحلقش

دیزند و ابی که تمر هندی در ان جوشیده
باشد سرکوب میدهند و اکر اندرون
کلو ورم کرده باشد آب دجو را با
سماق یا سرکه یا انار دانه ترش حل
کرده بعوض دهند و اما ورم دوش
و پشت که از کثرت سواری یا هوای
سرد در وقت عرق حاصل میشود
علاجش آنست که اول نمک و سیاه
دانه را کوفته با روغن بمالند و پارچه
حلیک پنبه را با روغن آلوده ده
شبانروز بران موضع بندند اکر
برطرف نشود حلبیث و کنبان و اسوق
ودرط

و مو دمیکی کوفته با سرکه بشی مرهم ساخته
مکرر بر بندند و در وقت بستن و
کشودن با آب نرم کردانیده بکنند
که ورم زایل نشود پس هر جایی که
داشته باشد بشکنند و زنکار سوده
بپاشند و همان مرهم را بر بالای ان
زنکار ببندند تا چند روز تا وقتیکه
جراحت تمام شود واکر بعوض ان مرهم را
بر قطران و صبر صلایه کرده و با روغن
بمالند و یا خاکستر را با بول الاغ ممزوج
کردانیده بمالند نیز نفع دارد و اکر
زیر دست ممر تنک بقدر لیموئی ورم

کند بشکافند و هر چه چرک و خونی که
داشته باشد بیفشرند و نمک را با
پیه گل خطمی کوفته از خم پر کنند و در سرا
بشکل دایره داغ کنند و اما ورم
خصیه گاه علاجش آن است که رگ
در میان ابی عمیق زود بیاز آنند
و زیره و باقلای خشک کوفته با موم
دانه بیرون آورده و عسل و روغن
زیتون معجون کرده ببندند و دو روز ورم
ذکر پیه مرغ و روغن زیتون جوشانیده
مکرر بمالند و اما استسقا علاجش
آنست که شکم و سایر اعضا آماس کند
چون

و چون انگشت بر آن آماس که داشته
بود کنند تا فرو رود علاج در آفتاب
گرم بنشانند و جلهای متعدد بپوشانند
چنانکه سراپا عرق کنند پس زیر ناف
مقدار دو انگشت سوراخی نایی گرده به
عرض که فتیله گنجایش داشته باشد
تا وقتی که زیر پوست جمع شده بیرون
و بعد از آن حرکت ببندند و فرمایید که
تمامی ماده رفع شود آنگاه نفط سفید
بر موضع زخم بمالند و در آن ایام بعوض
علف برگ ترب خوراکش بکنند و اگر یافت
نشود نخود را در آب جوشانیده بعوض

جو و پیمانان آب سرد کرده در وقت تشنگی
کمتر از عادت بدهند و اگر یافت نشود
و هر چه چرک و خونی که داشته باشد
بیفشرند و اگر باین طور وها نرم نشود
مباضع نرگس را کوفته بر نبندند و اگر هیچ
وسیله نرم نکرد داغ کنند و اگر رستنه
موی بالای سم ورم کند چیزی مانند
آب بیرون آید و این اکثر در اسبان که در زمین
های نمناک بر آب و علف میکردند بهم میرسد
علاجش آنست که زاج و مازو را کوفته
با قطران که آخته بیامیزند و بر تمام
سم بمالند و خیک را پاره بشکل سفره بر سم
ببندند

بند و اگر عضوی از اعضا بسبب گزیدن
مار و سایر حشرات ورم کند سیر را
کوفته با سرکه یا آب بمو بمالند و در وقتی
بد شاغش بزنند و یک رطل خون بگیرند
پس اگر آن ورم در حوالی آن سر باشد
رگهای شقیقه و اگر در موضع دیگر باشد
رگی که در آن حوالی است بگشایند و
بسیر و بسرکه و بخاک بازان دیده در تمام
بدن بمالند و اگر در اعضا اسب کوهی
بهم رسد چون مهره سخت و این اکثر
در پس دست میباشد علاجش آن است
که مکوی تا دست بمالند و باندازه انقلا

سرب را پهن کرده و بر آنجا بندند تا نرم
شود و اگر با اینها معالجه نشود خسته
بیابان نرکس و پخته کوهان شتر بکوبند
و مرهم سازند پس حلقه بر سر آن بر هم
بندند تا وقتیکه نرم شود آنگاه شکافته
بیفشرند بنمک تر کنند باب ششم
در معالجه جراحت اما زخم سر دوش
اکثر قابل علاج نیست و اگر بسعی تمام
علاج کنند باندک سواری عود میکند
و طریق معالجه آن است که زخم را نیشتر
زنند که ماده میل با نظرف کند مرهم

پیاپالای

پیاپالای زخم نهند و اگر کهنه شده باشد
چند جا داغ کنند چنانکه زخم را فرو
گیرد و دار و هاکه گوشت نو میرویاند
استعمال کنند اما سایر زخمها اگر
گوشت اطرافش فاسد شده باشد برگ بید
خشک و زنگار را اصلاح کرده
با مرهم سازند و بر زخم گذارند یکساعت
درون که گوشت مرده را زایل میکند
و اگر سرگین اسب را خشک کرده بسوزانند
و با روغن آمیخته بر زخم نهند نیز نافع
دارد و اگر با اینها زایل نشود تخم
زردک و مغز پنبه دانه را کوفته بر بندند

چوب بید تر و پوست تخم شهور را بسوزانند
و خاکستر آن را با آب نمک بر زخم بمالند
اما نصف روز بیشتر نگذارد که استخوان را
نیز میخورد و اگر کرم در زخم بهم رسیده
باشد اول ببابد کند تا بشویند بعد
از و آهنک آب ندیده و فراج را اصلاح
کرده بپاشند و چون کرم کم و گوشت
فاسد در اطراف زخم نماند و عوض
دستر گوشت تازه آرد زخم نمایند پوست
هلیله و پوست انار شیرین و ...
و کبنده و ... کوفته و سفیده تخم مرغ

بیامیزند

بیامیزند و یکشبانروز بر آن موضع بندند
و بعد از آن بنمک و آب گرم بشویند و با آنچه
و روغن شیر پخته چرب کنند و چون زخم میل
بخشکی کند قدری موم و کندر را در سرکه
پخته بدستور همه بگذارند اما زخمی که از
گزیدن سباع حاصل شود بهترین علاجها
آن است که هر روز چند مرتبه با آب بشویند
و طشتر آن را در روغن جوشانیده بمالند و
بخصوص زخم پلنگ شکم را بشکافند و
بر آن زخم بندند و اگر بسبب افتادن از
جا یا صدمه عضوی زخم شده باشد سنگ

مقناطیس را با آب بسایند و مکرر بر آن
موضع بمالند و باد بنبر چوب کنند و در زخم
تیر و شمشیر کرم سرخی که در زمین میباشد
خشک کرده صلایه کرده و بر آن موضع بپاشند
ریزاوند را صلایه کرده با عسل بیامیزند و
بمالند و هر گونه زخمی را از آب و هوای سرد
و بوی خوش پرهیز باید نمود و چوب گز یا پی
خشخاش یا سرگین دماغ یا عضو زخم دار باید
رسانند و اگر پیکانی یا استخوان در میان
گوشت مانده باشد پیه را با آب کاسر تر ساخته
مکرر بر آن موضع گذارند و دهن زخم را با پیه
خونی

مونس چوب کند و بعد از بیرون آوردن جای
او را بر زرده تخم مرغ و نمک پر کنند و در
جذب آلات حدیدی مقناطیس کمال تاثیر دارد
هر زخمی که بعد از التیام موضعش مو نیاورند
تراشه سم اسب سیاه بسوزانند و صلایه کنند
و با روغن زیت بر آن موضع مالند و اگر جائی
از بدن اسب آسیب ظاهری زخم شود و
خون آید ماستکا و باخشا و خطمی آمیخته
بمالند اما این کوفته را هر چند علاج نکنند
بهتر است از این که باعث دفع اخلاط فاسد
و حفظ از سایر امراض است و کشیدن سم که را

شقاق و نمله گویند علاجش آن است که آن
شکافها را با آهک و نفط پر کنند و دنبه و قطران
گداخته جوشانیده بریزند و روغن بادام تلخ
بمالند و مکرر سواری کنند یکروز جونه
حنه و شکر و خشخاش و روغن موم
با هم سرشته و مجلقش ریزند و چون شروع
در جو دادن کنند مقداری از عادت کم
کرده بعوض آن کشنیز خشک اضافه نمایند
و پیه را در کرباسی پیچید بر ساق بندند
که از آنجا قطره قطره بهم میباید و صبر کنند و
در زاج و پوست انار و مغز بادام تلخ را
صلایه

صلایه کرده با شیر عنب الثعلب و روغن
آمیخته هم گرم کرده چند بپایی بر سم و
خوردگان بمالند و مرداسنگ سوده را
با روغن مادیده که نافع است و اگر سم از
بی نعلی سوده باشد با قطران و نفط سفید
جوشانیده و میان سم ریزند و آرد گندم
با پیه گوسفند و آب کنند تا خمیر کرده سه
روز ببندند و قدری زرنیخ سرگین خشک
ریزند باب هفتم در معالجه جوشش و
خارش و لکه اما خنازیر دانه ایست که
بخود یا بیرون کند کردن اسپ پیدا

میشود واگر بزودی علاج نکنند تمام بدنرا
فرو میگیرد وباعث هلاک او میشود
واکثر این مرض از خوردن سوسمار چلپک
کرد میان علف حادث میشود علاجش
آن است که آن موضع را با تیغ شکافته
وآن دانه را بیرون آورند وزخم را به
برگ کنار کوفته پر کنند واگر در زیر موی
چنین دانه بهم رسد اکثر در اسبان می
باشند وعلاجش آن است که بشکافند
وآن دانه را بیرون آورند وآب لیمو
ونمک مکرر و اما سایر جوششها که تمام
میخا

بدنرا اگر کهنه باشد علاجش آن است
که بقدر یک رطل خون بگیرند وهمان خونرا
با لعاب خطمی سفید آمیخته بر تمام بدن
بمالند واگر حوالی جوشش تمام بدنرا
گرفته باشد نمک را با روغن گاو آمیخته
بمالند واگر دهن آن جوششها گشاده
باشد آب زرد ومتعفن بیرون آید
تنکار ونوشادر ونمک وقلیار اصلاح
کرده بپاشند وصبر وزرنیخ درهمی
از هر یک ده مثقال با آرد جو آمیخته
بخوردش دهند وبنجیرم علاج هلاشه
بسوزانند وخاکستر او در آب کرده

بخوردش دهند وبنجیرم کوکرد فارسی
مثل آن نمک حد یکرطل که بخل حل کرده
بر بدن بمالند وبآب صابون وتارنج
بشویند واگر جوشش مایل بزردی بر
ساق وخورکان دست وپا حاصل شود
واین قسم نیز قسمی از شقاق است علاجش
آن است که اول قدری خاکستر در آب
گرم ریخته با آن آب ساق دست وپای
اسب را بشویند وهر روز دو مرتبه همین
اندزنکار وروغن زیتون وموم بمالند
ودیگر که بشویند وبگذارند که دست و
پارا

وپارا با آب بگذارد وبمقتال دیونده را در
وخ که نا بمیخ سرخ کرده باشند ریخته و
بخوردش دهند علاج مردارسنگ وآن
ضرورت را اصلاح کرده با روغن گل سرخ
بمالند واگر در زیر خصیه دانهای جوشش
ظاهر شود ومایل بسفیدی آن دانها عوض
دم اسب نبندند وده روز بگذارند اگاه آن
زور ترا وجو را بوردی آتش گذاشته
در زیران بگذارند که دود بش بالغایب اسپ
وشیر وشکر وروغن زیتون با هم آمیخته و
بگلوی اسب ریزند وهر قسمی از اقسام جوشش

کم کوشت بحالها و خورده شده باشد و
اصل جوشش بکودی افتاده باشد وچون
دانهائی زین چیزی در ان ظاهر شود علاجش
آن است که از زنج سرخ و درد ازهریک
دو درم وا زاهک شسته درهم مجموع اصلاح
کرده در سیر که تند سه چهار مرتبه بجنبانند
چنانکه هر مرتبه بعد هر دو انکشت سرکه بر بالا
داروها ایستاده باشد بعد ازان خشک
کرده ماده یکرطل صلایه کنند و هر مرتبه
زخم را با سرکه تر کرده قدری ازان ببا شند
واکر مغز پنبه دانه را صلایه کنند و بالجا
بپاشند

بپاشند نافع است و هراسپی که کره شود علاجش
آن است که خود را بسیار می خارد و موبش
می ریزد علاج خون کم کنند و علف تازه
بدهند و پیه و خاکستر بر موضع خارش بمالند
از مقدار که زخم شود پس سیاه و نمک و اشنان را
کوفته با روغن زیتون بمالند علاج
سیندان و نمک و کوکرد فارسی صلایه کرده
با روغن شیره بمالند علاج زنکار سوده
با مغز سر کجشک بمالند و در یک ازین دواها که
مالیده باشند در وقت شستن با آب صابون
بشویند و اکر این مرض کهنه شده باشد هر هدهد و

در آتش بسوزانند و خاکسترش را با آب
آمیخته در وقت تشنگی بخوردش دهند
و بدن را با آب صابون بشویند و دواهای
سابق را استعمال کنند و اکر موی سا ق
اسب ریزد این نیز از اقسام شقاوت است
بعد ازان که مکرر صابون شسته باشد
و مغز ساق کاو و مغز ساق آهو و
روغن کوهان شتر و پیه خوک را با یکدیکر
ممزوج و نیم کرم کرده و چند روز بمالند
واکر این دواها یافت نشود روغن پای
نیز نافع است و الوبر کرداب با چشم با سایر اعضا
لکها

لکها سفید بهم رسد چند را با پیه
و الات اندرون در اسب بجوشانند
چنانکه مضمحل شود پس صاف کرده بر
حلقش ریزند که بک را بکشند و
با الات اندرون در اسب بجوشانند
چنانکه مضمحل شود و بحلقش ریزند
و دیکر کوکرا کشته و با الات ان
درون کوزه کرده سر کوزه را
بکل بکیرند و در تنور کذارند تا
بسوزد انکاه خاکستران را با روغن
که از بریان کرده بره هست چکیده
باشد ممزوج کنند و مکرر بمالند

و سیاه تخم کوفته را با روغن زیتون
مالیدن نافع است باب هشتم
در معالجهٔ تمام امراض دست و
پا آنکه اگر سببش باشد که از
جای افتاده یا در اثنای رفتن دست
و پایش بسوراخی رفته و در بیرون
آوردن رگی از خود در رفته باید
که از ساق تا دوش و کفل دست
بهمه جا بمالند تا معلوم شود که کجا
درد میکند پس آن موضع را اول
بروغن نیم گرم که پوست نارنج و برگ
کوسفند و پیه در آنجا جوشیده باشد
بند

باشد چرب کنند و اگر بان زایل نشود دنبه
و موم که آخته با کرباسی بر آن موضع بندند
و چند روز بگذارند و اگر باینها زایل
نشود بشکل شبکه داغ کنند و اگر ماده
بغضب جوانی خورده کان ریخته آن موضع
ورم کرده باشد این اکثر اندرج و تعب
بسیار حاصل میشود علاجش آن است
که نمک را در آب حل کرده چند روز
بپایی مالند بعد از آن تراشه چرم را
با سریشم خمیر کرده و یک دو روز بپی
بندند بعد از آن آب نرم کرده بگشایند
و اگر ورم باقی باشد انجیر خشک را در
سرکه خیسانیده چند روز بر بندند

اگر باین تدبیرها زایل نشود رگی که بطرف
بیرون خورده کاسنت بگشایند چنانکه
نیشتر اندرون نگذارد و پی را ضایع نکند
و پس آب را آهسته آهسته حرکت دهد
تا هر ماده که در آنجا جمع شده دفع شود
و بعد از آن چند عدد مکس سگ را در
قطران و روغن بجوشانند و بر کوبانده
اند ورده و سه روز بر آن موضع مالند
و هر روز باب سرد بشویند و اگر
ماده باین طریق دفع نشود اهورا باره
کرده باید روز نظر فرستند که بسبب
حرارت جذب رطوبت کنند و درز آن
نگذارند که درست و بیاز اباذند این
بخارد

بخارد یا بر جایی بمالد که باعث زیادتی
جراحت شود علاج هوا موضع را داغ
باید کرد چنانکه بعصب نرسد و پوست
نترکد و طریق داغ کردن آن است که او
قدری قطران بمالند پس آلت داغ را
بر بالای قطران گذارند انقدر که
قطران در جوش باشد بعد از آن
پیه خوک و نمک را با روغن آمیخته چند
روز براو بندند و هر روز باب سرد
بشویند چون اکثر اوقات این داغ را
جهت بشکل بچه قاز میکنند از این
جهت که ترکان قاز پایی میگویند و
اگر اینکونت زاد را زایل علاج کنند

از ماده روز بروز سخت میشود تا ان
زمان شبیه باستخوان کردد واسپ را
بلنکاند علاجش ان است که انموضع را
بشکافند چنانکه ازاری بعصب نرسد
وان ماده را از میان عصب استخوان
خورده کان بیرون اورند وان شکاف را
نمک پر کرده کرباسی سخت بندند
وهر اسبی که سینه و زانش را داغ
کرده باشند از اینکوفت ایمن میباشد
اما این که راه ریختن ماده بسبب داغ
بسته شده الودست و پای
اسب از ایستادن بسیار ورم
کرده باشد از پا بشم یعنی عقب حوره کان
خون

خون بکیرد وسبوس را باشیر جوشانیده
بران موضع بندند واکر باعث لنکیدن
اسب حرکت عرق النساء باشد ان رکیست
براند درون ران که در اسبان لاغر ظاهر
میباشد چون فربه شوند انرک مخفی
میکردد وموضعش چون شکاف میان
دو کوشت که بهم پیوسته باشد میباشد
علامتش انست که هر دست بران
کذارند اسب بیتاب میشود علاج
دو جای ران که محاذی انرک باشد
بقدر دو انکشت بود داغ کنند واز
میان انموضع خون بکیرند بقدر دو رطل
انکاه کرباسی محکم بندند تا خون بایستد

واکر سم اسب اورده باشد علامتش
انست که از درد بر زمین نتوان کذاشت
وچون دست بر انجا کذارند کرمی محسوس
میشود واین اکثر از بستن در جای
نمناک حاصل میشود علاجش انست
که نعل را باز کنند وسر کرتند بر بود
وبخراشند تا وقتی که خون اید پس سیر
کوفته وسبوس ارد جو را در روغن
بجوشانند وباکرباس سرحهار مرتبه
بر اصل سم بندند ودر ریختن نفت نیز
کمال منفعت دارد تابر نهم در معالجات
متفرقه اکر در بدن اسب شپش بهم رسد
سنب یمانی را سوده وبا روغن زیت
امیخته

امیخته بمالند ودر افتاب کرم بدارند
انقدر زمان که عرق کند انکاه باب
کرم بشویند واکر بعضی از تارهای موی
دم کوتاه وکنده شود وچون بکشند
بیخش سفید باشد علاجش انست که
بعد از کشیدن صبر ونمک وزهره کاو را
با روغن زیت امیخته وبر موضعش بمالند
اکر سم اسب کوچک باشد وخواهند بزرگ
شود لعاب ریشه خطمی را جوشانیده
بمالند وسبوس کوفته را با پیه کراخته
بلند شبانه روز ببندند ویکهفته روغن
دنبه وقطران کرم بمالند وبر روی سرکین
خشک داشته باشد حرکت نفرمایند

واگر اسب از موضع خود بیرون امده
و او مجتر باشد و با عمل و سرکه مکرر
بشویند و روغن گاو بمالند واگر پا
الیستن شود انگشت باید و درون فرجش
کرده ملاحظه نمایند واگر دو گوشت پا
بطرف راست و چپ بوده باشد انها
ببرند انگاه دست را چرب کرده باید درون
کنند چنانکه با مجرای ان برسد و هر کثافتی
که در انجا باشد بیرون اورند و مکرر دارا
در ان موضع بزنند و اندرون و لشتی را بشویند
تا وقتی که هیچ گونه کثافتی باقی نماند
پس کیسهٔ کوچکی که بگوشه ان کرده رشته
درازی بوده باشد پر از پشم کنند و
باید

باید کیسه اعتدادی باشد که بعد از اغشتن
پشم بقدر لیموئی شود انگاه بکوبند
و بکوب کافور و یک مثقال زعفران و هفت
دانه فلفل را اصلاح کرده با پنج مثقال
عسل و ده مثقال گلاب ممزوج کنند
وان کیسه را در ان شربت بخیسانند
چنانکه هر قدر ممکن باشد چرب نمایند
پس در میان مجرای ان بگذارند و سر رشته را
در میان سر دم با جای دیگر محکم ببندند
که باید درون کشیده نشود بعد ان که
کیسه از سر شب تا صباح یا از صبح تا شام
در انجا بوده باشد اسبان را حمام بشاند
انگاه ان رشته را بدست گرفته وان کیسه را

بقوت بیرون ارند و همان شاخ
بز را بکشند که این عمل باعث ان میشود
که فرج مادیان حرارت و خشکی بهم رساند
و نطفه دعنب جذب نماید و صورت
بندد و باید که ان رشته بقدری محکم
باشد که در کشیدن نگسیخته شود
واگر اسب نر را شهوت غالب باشد
و بدان سبب سرکشی و بعضی حرکات
و اوازهای ناخوش کند عدس و مداد
سبز را در اب جوشانیده و صاف
نموده و دو جو کافور اضافه نمایند
و با شکر بقوام اورده باب گرم حل
کنند و بحلقش ریزند واز جمله ادویه
که قطع

قطع شهوت باه میکنند شاهدانه و کشنیز
و برگ بید سرکه و انار ترش و شبت
و زیره و سوس و خرفه و هر یک را بطوری
که هست باشند بدهند واگر از اینها
زایل نشود خصی کنند و بهترین خصی
انست که بر صبح بزمین خوابانیده و دست
و پاهای او را محکم ببندند و هر بیضه را بدست
گرفته و پوست بیرون را بتیغ بشکافند
و بیضه را بیرون اورند و بعد از انکه
هردو بیضه را بیرون اورده باشند انموضع را
پر نمک کنند و احتیاط انکه کسی سوار
نشود و حرکت نفرماید بعد از دو سه
که نشسته باشد باز دو روز دیگر ان را دم

بمی هم علاج کنند و دو سه روز دواب
پرهیز فرمایند و اگر تشنگی زیاده
شود کمتر از عادت بدهند و چون
زخم به شود سوار کوچک سبک بر
نشسته باهستگی براند و بعضی گفته اند
تا چهل روز سوار سنگین بر نشیند
و تا چهار ماه ندوانند و بهترین اوقات
ایام اعتدال هواست و اگر وقت دیگر
ضرور شود از سرما و گرما پرهیز فرمایند
و در این باب کمال احتیاط
نمایند تخلص در بیان تجملی از اسبان
پادشاه و ذکر بعضی از آداب قبل تر بن
در مقدمه تعریف تحصیل زاد الراکب

وتفصیل

و تفصیل انمواتب رقم زد کلک بیان شد
و پیشینیان در این فن تالیفها نموده
مانده و در شرح شاح زاد الراکب کمیت
خامه را بهر سو دوانیده و سخنها نگاشته اند
همانده از هنر مبالغه که عالم سپیرا به معهودی
نگرفته اند اگر مو سبیل ندرت در قبیله
از قبایل عرب اسپی یافت میشد هر طرفی
از اوصاف شمایلش داستانها پرداخته
و بسا که پیروای امانت داران روایت
اینگونه اختلاف بر چهره آن سخنان میکشید
المنة لله از شکستنها بدرستی اعلای
و هنای بلند گرفته عقول و اوهام را
سرستانیش این قسم امور نیستان و ز

خیل اسبان حضرت سلیمان را بکثرت منسوب ند
که بعد از قصه فوت تماز موازی یکصد
راس بوده اند امروز در جمع اسبان پادشاهی
بعد از آنکه سر عزات الوف و ثماه الوف
بخرج دفتر باشد هنوز بقایای آن در اطراف
عالم منتشر است بادی بنابر پیروی بیشتر
و آن لازم شد که از ایلجیان سرکار
خامه سفر بفرکه هریک چون مرغ نامه چون تیز
تا زاد الراکب پر و بال پرواز دارد تجملی بکنند
بحریر ایلاق ابجر مادیان کامل و عنبر ه
که مجال مناسب از ممالک محروسه بضبط
ایلجیان و سرکردکی امیر اخور باشی
صحرا مقرر است موافق عرض بوسیل

انما

از قرار نوشته کتاب و تصدیق مستوفی
ارباب تحاویل بعد از وضع اخر انعام
داده شده بنسبت نه هزار و هفتصد هفتاد
یک راس و ابجر از ابتدای بوسیل تا انتهای
تحصیل بوقوف امیر اخور باشی جلو و تصدیق
سرکردکان از اساکر قورچیان و غلامان
و تفنگچیان و توپچیان و اهل سوبا
و ارباب قلم و سایر اساکر منصوره و
ملازمان از مقربان و آقایان و اطباء و
منجمان و شعرا و ندما و ارباب طرب
سپرده شده موافق تصدیق دفتر نسبت
و یکهزار و هشتصد نود و هشت راس ابجر
بالفعل که ایام اقامت و احتمال سفر

وهرکس تمیز وود در اصطبل خاصه حضرت
از قرار تو شتنر مشرف اصطبل بتاریخ
شهر رجب المرجب سنه ۱۰۶۶ هجری مطابق
سال یک صد و شصت و یک شاهی صفوی
موافق تخاقوئیل والحق نتیجه چاپایان و مرغان
در کل طول و عرض ممالک ده بده و منزل
بمنزل مهیا و آماده می باشد و قیمت و خرج
انها از تحویل وزرا و عمال محال داده میشود
چون نسخه منقحه ازان بدفترخانه همایون
نمیرسد و هر چه در محل باشد بجناب عامل
المحل در دفاتر متعدده مشخص
میشود در زبان خامه از شماره آن عاجز آمدیم
وهم چنین نتایج که بعد از عرض بهم رسیده

باصای

تا حال سال چهارم است و محتمل که از
اصل بیشتر شده باشد تمت والسلام

کتبه العبد [illegible] محمد حسب الامر [illegible] عالیجاه رفیع جایگاه
دولت و اقبال همراه حشمت و جلال دستگاه [illegible]
نتیجه الخوانین العظام الکرام صاحب [illegible] اسد الله خان
[illegible] صاحب [illegible] صلوات [illegible]
این نسخه را [illegible] نسخه اصل [illegible] غلط بود [illegible]
و کان ذلک فی شهر ربیع الاول
مطابق ۱۲۳۶